

بسم الله الرحمن الرحيم

عنوان

تدوین - الگو پذیری

چکیده

پس از تبیین سطوح بنیادی، اصولی، اخلاقی، اقدام و عمل، راهبردی(شناخت محیط)، اکنون به دنبال شرح بخش تدوین در این سلسله مقالات می باشیم

بخش تدوین در واقع شامل مراحل و روشهای تصمیم گیری و ابلاغ نهائی اهداف، سیاستها و راهبردها است که طی مراحل تحقیق، الگو پذیری، تضارب آراء، مشورت، غربالگری و نهایتاً تصمیم گیری و ابلاغ صورت میپذیرد. لذا این مجموعه از مقالات تحت عناوین فوق مرتب گردیده است.

در این قسمت پس از مقدمه ای در روش تحقیق مرحله الگو پذیری تشریح میگردد.

الگو پذیری در اینجا به معنی بررسی و تحقیق بر عملکرد ائمه معصومین (ع) در موقعیت و وضعیتی قابل تطبیق با وضعیت راهبردی پیش روی ما است که با مقایسه آنها تصمیم گیری و تعیین اهداف و سیاستها بر اساس آن صورت پذیرد.

کلمات کلیدی

تحقیق، الگو پذیری، تضارب آراء، مشورت، غربالگری

روش تحقیق

مستحضرید که دو تا فنّ برای فقه و سایر امور به کار برده شد: یکی فنّ رجال است و یکی درایه؛ یکی راوی شناسی است و دیگری روایت شناسی. گاهی کذب، کذب خبری است؛ یعنی این روایت درست نیست؛ گاهی کذب، کذب مُخبری است؛ یعنی این شخص راستگو نیست. این آیه ناظر به کذب مُخبری است، اولاً و کذب خبری را با تعلیل ثابت می کند، ثانیاً. فرمود کسی که فاسق است و شما به حرف او اطمینان ندارید، این کذب مُخبری است؛ یعنی این روایت از جهت رجال مورد اعتبار نیست، پس تحقیق کنید. دلیلی که می آورد کذب خبری را هم شامل می شود. فرمود تا آگاه نشدید و تا به صدق او عالم نشدید، عمل نکنید. از این دلیل معلوم می شود که کذب خبری هم منهی است. یک وقت است که انسانی، فاسق نیست عادل هست، ولی اشتباه کرده است، او که مصون از

سهو و نسیان نیست. پس یک بخش از این آیه ناظر به تأمین صدق مخبری است، یک بخش از آیه ناظر به تأمین صدق خبری است، گوینده<sup>۱</sup> راست و گزارش صحیح، به اینها عمل نکنید! اگر یکی از این دو نقص داشته باشد، چون شما اطمینان ندارید و علم ندارید، ﴿أَنْ تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصْحَبُوا عَلٰی مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ﴾.

بنابراین خود عنوان، عنوان مُخْبِر است؛ ولی خبر را هم در برمی گیرد؛ یعنی هم بخش رجال باید درست باشد که مربوط به راوی شناسی است؛ هم درایه باید تام باشد که مربوط به روایت شناسی است. گاهی انسان عالماً عامداً دروغ می گوید، اینها به زحمت افتادند - خدا غریق رحمت کند مرحوم آقا شیخ عبدالکریم، مؤسس این حوزه را که همه ما در کنار سفره ایشان نشسته ایم - ایشان به زحمت افتاد که چگونه انسان دروغ می گوید؟ جدّ او چگونه متمسّی می شود؟ کسی که می داند این مطلب صحیح نیست، صریحاً دروغ می گوید و قَسَم هم یاد می کند! چگونه جدّش متمسّی می شود؟ این بزرگواران بررسی نکردند، آن عقل نظری که علم به عهده آن است جای دیگری است، آن که گزارش می دهد و دروغ می گوید جای دیگری است و چون شئون نفس و تفکیک عقل نظر از عقل عمل، تفکیک بخش تصوّر و تصدیق و قیاس و استدلال و نظر و قطع و یقین و جزم یعنی جزم! این برای جای دیگر است و جایگاه اراده و عزم و اخلاص و نیت جای دیگر است. شاید ده ها بار این مطلب اینجا بررسی شد که چگونه عالمی عالماً عامداً معصیت می کند؟ چگونه می شود؟ با اینکه یقین دارد که این کار حرام است، باز معصیت انجام می دهد، چرا؟ برای اینکه آن که یقین دارد، معصیت نمی کند و آن که معصیت می کند، اهل یقین نیست و این چون در درون ماست و در جان ماست و روان شناسی و - به تعبیر دین - معرفت نفس در حوزه مطرح نیست، انسان تعجب می کند که چگونه عالمی عمل نمی کند، با اینکه یقین دارد که جهنّم حق است، معصیت می کند! چرا؟ با اینکه این آیه را خوانده، ده ها بار برای دیگران گفته، با این حال به آن عمل نمی کند! چرا؟ سرّش این است آن که علم دارد مسئول عمل نیست و آن که مسئول عمل است اهل علم نیست.

بیان مطلب این است که در بیرون ما - یعنی در بدن ما که بیرون از ماست در حقیقت، چون این بدن را رها می کنیم، در بیرون ما - دو دستگاه است که یکی متولّی فهمیدن است، علم است، ادراک است، یکی هم مسئول عمل است. ما یک چشم و گوشی داریم که باید بفهمد و یک دست و پای داریم که باید حرکت کند؛ این اصل اول. اصل دوم این است که براساس این تقسیم، افراد چهار گروه هستند؛ بعضی ها هم مسئول فهمیدن آنها صحیح است، هم مسئول حرکت آنها؛ بعضی ها مسئول فهمیدن آنها درست است، مسئول حرکت آنان ضعیف، این گروه دوم؛ گروه سوم به عکس هستند؛ گروه چهارم فاقد هر دو مسئله هستند.

بیان این اقسام چهارگانه که زیر پوشش آن مقسم هستند این است که گاهی انسان چشم و گوش سالمی دارد، دست و پای سالمی هم دارد، این مار و عقرب را با چشم می بیند و چون دست و پای او سالم است، حرکت می کند و فرار می کند و خودش را نجات

می‌دهد. گروه دوم کسانی‌اند که چشم و گوش آنان سالم است، اما دست و پای آنها فلج است، او مار و عقرب را می‌بیند، ولی فرار نمی‌کند، چون چشم و گوش که فرار نمی‌کند! دست و پا فرار می‌کند که این هم فلج و ویلچری است. گروه سوم کسانی‌اند که دست و پای آنها سالم است؛ اما چشم و گوش ندارند. گروه چهارم کسانی هستند که هم دست و پای آنها فلج است و هم نابینا و ناشنوا هستند.

گروه اول که هم مسئول ادراک آنها درست است و هم مسئول حرکت آنان، مار و عقرب را می‌بیند، چون چشم و گوش او سالم است و دست و پای او چون سالم است، فرار می‌کند و نجات پیدا می‌کند. گروه دوم کسانی‌اند که چشم و گوش آنها سالم است، ولی دست و پای آنها فلج است، این مار و عقرب را می‌بیند، ولی قدرت فرار ندارد، چون چشم فرار نمی‌کند، گوش فرار نمی‌کند، دست و پا فرار می‌کند که فلج است. شما به چنین آدمی میکروسکوپ بدهید، تلسکوپ بدهید، ذره‌بین بدهید، دوربین بدهید، عینک بدهید، فایده ندارد، او مشکل علمی ندارد، او مشکل عملی دارد. گروه سوم کسانی‌اند که دست و پای آنها سالم است، ولی چشم و گوش آنها بسته است. گروه چهارم کسانی‌اند که فاقد طهورین هستند؛ هم دست و پای آنان فلج است و هم چشم و گوش آنها، این برای بیرون ما بود.

درون ما هم این چنین است؛ ما یک عالم با عمل داریم، عالم عادل داریم و یک عالم بی‌عمل و یک مقدّس بی‌درک داریم، یک جاهل متهتک داریم؛ اما عالم باعمل، آن بخش اندیشه او که عقل نظری است و حوزه و دانشگاه متولی این کار هستند، تصور دارد، تصدیق دارد، یقین دارد، قیاس دارد، استدلال دارد، جزم دارد، محقق است، او می‌فهمد. هیچ ارتباطی بین عقل نظر و عقل عمل نیست، مگر اینکه آن روح قوی باشد و اینها را هماهنگ کند. جزم برای یک قوه است، عزم برای قوه دیگر است. اگر در بیانات نورانی حضرت امیر که دارد: «كَمْ مِنْ عَقْلٍ أُسِيرَ تَحْتَ هَوَىِّ أَمِيرٍ»، [۶] در آن جهاد اکبر که بین هوس و عقل درگیری است، این عقل عملی به چنگ هوس له شده است، دیگر اسیر آن است. آن که اراده، عزم، تصمیم، اخلاص و اینها باید به عهده او باشد، این الآن اسیر شد: «كَمْ مِنْ عَقْلٍ أُسِيرَ تَحْتَ هَوَىِّ أَمِيرٍ». هوی که با عقل نظری و با درس و بحث مخالف نیست، می‌گوید هر چه درس بیشتر بخوانی به نفع من است، چون من تو را بهتر به کار می‌گیرم! هوس با درس خواندن و با عالم شدن مخالف نیست، هوس با عمل به علم مخالف است. جنگ هم در این بخش است، میدان جنگ آنجاست، اینها خارج از میدان است. طبق بیان نورانی حضرت امیر که فرمود: «كَمْ مِنْ عَقْلٍ أُسِيرَ تَحْتَ هَوَىِّ أَمِيرٍ»، این هوس و غرور، آن عقل که «مَا عُبِدَ بِهِ الرَّحْمَانُ وَ اِكْتَسِبَ بِهِ الْجَنَانُ» [۷] هست را به اسارت گرفته است. وقتی اسیر شد، فرمانده کلّ قوا می‌شود هوی و از این به بعد تمام علم‌هایی که آن شخص دارد باید در اختیار هوی باشد، نه در اختیار عقل عملی که «مَا عُبِدَ بِهِ الرَّحْمَانُ وَ اِكْتَسِبَ بِهِ الْجَنَانُ» است؛ لذا عالماً عامداً دروغ می‌گوید، چرا؟ برای اینکه علم، وظیفه‌اش کار نیست، وظیفه علم فهمیدن است. این دانشمند شد، محقق شد، مجتهد شد، بله! اما اگر بخواهد آن فهم را به کار بگیرد،

وظیفه او، شأن او، کار او، قدرت او نیست! عقل نظر فقط می‌فهمد، چشم و گوش فقط مار و عقرب را تشخیص می‌دهند؛ اما دویدن وظیفه چشم نیست، دویدن وظیفه دست و پا است. حالا اگر کسی دست و پای او فلج باشد او که نمی‌تواند بدود، حالا شما مدام عینک بده یا ذره‌بین بده! مدام آیه بخوان! الآن اینها که معتاد هستند، اگر شما نصیحت بکنی که اثری ندارد، برای اینکه او هر شب با یک تکه کارتن در کنار خیابان می‌خوابد! شما چگونه می‌خواهید نصیحت بکنید؟ او مشکل علمی ندارد، آن که باید تصمیم بگیرد فلج شده است.

بنابراین برای اینکه جامعه امن بشود و سعادت داشته باشد، هم بخش علمی آن؛ یعنی عقل نظر آن باید درست باشد، هم بخش عمل. این است که مرحوم آقا شیخ عبدالکریم (رضوان الله علیه) فرمودند خبر کاذب را به تجزّم برگرداندند نه به جزم؛ اصل آن تام نیست، برای اینکه نه جزم کار عقل عملی است و نه تجزّم. این یک زحمت بی‌اثری است، همه این حرف‌ها برای عقل نظر است، عقل نظر جزم دارد که این خبر دروغ است؛ اما عقل نظر که حرف نمی‌زند و کار نمی‌کند! کار به دست عقل عمل است و عقل عمل چون اسیر هوی است، هر چه هوی گفت او حرف می‌زند. هوس می‌گوید اینجا باید دروغ بگویی، او هم دروغ می‌گوید، چون «كَمْ مِنْ عَقْلٍ أُسِيرَ»، عقل نظری با هوی در جنگ نیست، عقل نظری کار خودش را انجام می‌دهد، برهان اقامه می‌کند که این مطلب حق است و آیه این را می‌خواهد بگوید؛ اما بخواهد این را عملیاتی کند، کاربردی کند و به عمل بگیرد، تحت رهبری عقل عملی است. اگر این عقل عملی که «مَا عَيْدَ بِهِ الرَّحْمَانُ وَ اَكْتَسِبَ بِهِ الْاُجْنَانُ» است، اسیر نبود، عزم خوب و اراده خوب، می‌شود عالم باعمل و اگر اسیر بود، اسیر حرفی برای گفتن ندارد! حرف را امیر او می‌زند و امیر او هوس است، «كَمْ مِنْ عَقْلٍ أُسِيرَ تَحْتَ هَوَىِّ امِيرٍ»؛ لذا او عالماً عامداً دروغ می‌گوید. نمی‌شود گفت تو که می‌دانی چرا دروغ می‌گویی؟ یا چگونه جدّ تو متمشّی می‌شود؟ جدّ او متمشّی می‌شود، ولی آن که دروغ می‌گوید عقل نظری نیست، این عقل نظری می‌داند که این صد درصد دروغ است و جزم هم دارد؛ اما آن که حرف می‌زند و سخنگو است، آن هوی و هوس است. بنابراین انسان با اینکه صد درصد می‌داند که این دورغ است، به جدّ قسّم‌ها هم یاد می‌کند و خبر هم می‌دهد و گزارش هم می‌دهد، سرّش آن اسارت اوست که سخنگوی افراد فاسق، آن هوای اوست و آن هوی به جدّ دروغ می‌گوید و به جدّ معصیت می‌کند.

بنابراین فقها (رضوان الله علیهم) سعی بلیغی کردند که این دو فن را؛ یعنی فنّ رجال و فنّ درایه را تأمین کردند تا ما از کذب مُخبری در رجال و از کذب خبری در درایه مصون بمانیم. این آیه می‌فرماید که باید از کذب مُخبری نجات پیدا کنید، برای اینکه این گزارشگر فاسق است؛ از کذب خبری نجات پیدا کنید، برای اینکه اگر عالم نشدید، «أَنْ تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ».

این آیه شأن نزولی دارد که «عَقَبَةُ بن أَبِي معيط» از طرف وجود مبارک پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) رفته در قبيله «بنی المصطلق» که زکات جمع کند، عده‌ای از مردم خوشحال شدند و به استقبال او آمدند، او خیال کرد که اینها آمدند تا از خود دفاع کنند و او را از بین ببرند و امثال آن؛ لذا آمده به حضرت گزارش داد که اینها زکات نمی‌دهند و علیه من قیام کردند که در این زمینه آیه نازل شد: ﴿إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا﴾. این مربوط به شأن نزول آن است [۸]. قسمت ۷/حجرات/تسنیم

## روش و راهکار

در بحث‌های حکمت عملی، استقرار نظام، تمدن یک ملت و فرهنگ یک ملت، اگر خود را به عنوان «شفاء» معرفی می‌کند که ﴿وَنَزَّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ﴾، راهکار را هم نشان می‌دهد و هرگز سفارش نمی‌کند، نمی‌گوید شما متمدن باشید! فرهنگ خوب داشته باشید! ولی راهکار نشان ندهد! همه مسائل اخلاقی به همین راهکار برمی‌گردد، اینها یا بهداشت است، یا درمان، اینکه فرمود: ﴿وَنَزَّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ﴾، بخشی از اینها بهداشت است که مبدا جامعه آلوده شود، بخشی از اینها درمان است که اگر جامعه آلوده شد، راه علاج آن چیست؟ ما را به اتحاد دعوت کرد، فرمود: ﴿وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا﴾ [۵] قرآن و عترت یک حبل‌اند، دو طناب نیستند؛ منتها یک طناب مستحکم، تار و پودی دارد؛ تار و پودی دارد به نام قرآن، پودی دارد به نام عترت، اینها را خدا نازل کرده؛ یعنی به زمین آویخت، نه نازل کرده؛ یعنی به زمین انداخت! عترت را نازل کرد، قرآن را نازل کرد، ولایت را نازل کرد، نبوت و امامت و رسالت را نازل کرد؛ یعنی به زمین آویخت که «أَحَدُ طَرْفَيْهِ بِيَدِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى وَالطَّرْفُ الْآخِرُ بِأَيْدِيكُمْ»، [۶] بعد به ما فرمود: ﴿وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا﴾. وحدت یک نظام و امت واحد شدن، سفارشی نیست که شما متحد باشید! روزنامه و رسانه‌های شما متحد باشند! این با سفارش حل نمی‌شود. همان طوری که در حکمت نظری با سفارش، نه مبدأ ثابت می‌شود و نه توحید، در حکمت عملی هم اتحاد، تمدن و فرهنگ با سفارش حاصل نمی‌شود. همه بحث‌ها را قرآن کریم مشخص کرد، ساختار انسان را مشخص کرد، چقدر انسان را زیبا معین کرد! خواسته‌های انسان را، این قوای سه‌گانه‌ای که در بحث دیروز مطرح شد که بسیاری از حکمای یونان، اصل تثبیت قوه مقننه و قضاییه و مجریه را از همین نفس گرفتند که انسان سه دستگاه جدا، ولی هماهنگ دارد؛ قوه مقننه دارد، قوه مجریه دارد، قوه قضاییه دارد، اینها در عین پیوندداشتن و با هم مرتبط بودن، از هم منفک هستند. اینکه کشور سه تا قوه می‌خواهد، آن را از ساختار انسانی فراهم کردند. این کارها مربوط به ساختار درون انسان است و قرآن کریم به همه اینها اشاره کرده و دستور داده که یا بهداشت یا درمان.

فرمود هر کسی با آبرو زنده است و آبروی هر کسی هم محترم است؛ اگر کسی مشکلی دارد، راه علاج آن امر به معروف و نهی از منکر است که دوستانه انسان با خود او در میان بگذارد. اگر امر به معروف نکند، نهی از منکر نکند، ولی در غیاب عیب‌جویی بکند،

این دو تا معصیت است. با منکر که نمی‌شود جلوی منکر را گرفت! اگر کسی واقعاً مشکلی دارد، بر همه ما واجب است که او را راهنمایی کنیم؛ اگر مشکل علمی دارد، او را تعلیم دهیم، اگر مشکل موعظه‌ای دارد هم همین‌طور، مشکلات دیگری دارد نیز همین‌طور، اینها که امر به معروف نیست. بارها به عرض شما رسید، امر به معروف غیر از سخنرانی است، غیر از کتاب نوشتن است، غیر از تعلیم است، غیر از ارشاد است، غیر از موعظه است، اینها واجباتی دیگر است. امر به معروف و نهی از منکر این است که شخصی عالماً عامداً معصیت می‌کند؛ اینجا جای تعلیم نیست، اینجا جای فرمان است. اگر کسی که نداند، سهو باشد، نسیان باشد یا خطا و امثال آن باشد که معذور است و اگر عالم نباشد، تعلیم او واجب است، این که امر به معروف نیست. امر به معروف این است که کسی عالماً عامداً گناه می‌کند. کسی که او را امر می‌کند، در حقیقت فرمان می‌دهد، ولی اوست و اگر این شخص حرف امر به معروف را گوش نداد، دو تا گناه کرده: یکی اینکه آن معصیت را؛ مثلاً حجاب را رعایت نکرده است، دیگر اینکه فرمان امر را اطاعت نکرده است: ﴿الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ﴾ [۷] این ولی اوست. حالا اگر پدری پسرش را وادار کند که نماز بخوان! این فرزند اگر نماز نخواند، دو تا گناه کرده است: یکی اینکه نماز را نخوانده و دیگر اینکه حرف ولی خود را گوش نداده است. ولی او که نصیحت نکرد، تعلیم نداد، ارشاد نکرد، موعظه نکرد، بلکه امر کرد، این امر یک وجوب خاص می‌آورد، فرمان خاص دیگری است، چون بحث امر به معروف به صورت علمی مطرح نیست، فقط همایشی مطرح می‌شود، انسان خیال می‌کند که سخنرانی کردن، موعظه کردن و راهنمایی کردن امر به معروف است. امر، فرمان است؛ نهی، فرمان است و اگر کسی نقضی دارد، بر ما واجب است که امر به معروف و نهی از منکر کنیم. اگر این واجب را ترک کنیم، ولی در غیاب او عیب‌جویی کنیم، این جا هم ترک امر به معروف و نهی از منکر گناه است و هم عیب‌جویی در پشت‌سر گناه است. این عیب‌جویی برای چیست؟ این که اثری ندارد، مگر اینکه آبروی کسی را ببرد. قسمت

۱۵/حجرات/تسنیم

نیاز به راهنما

اصلاً بشر چرا پیغمبر می‌خواهد؟ برای اینکه بشر یک مسافر تو راهی است، نه از گذشته‌اش باخبر است و نه از آینده‌اش باخبر است! اگر - معاذ الله - مرگ پوسیدن بود و آخر خط بود، او نیازی به پیغمبر نداشت، چون در همین دنیا بود و مشکل او حل می‌شد؛ اما ما یک مسافریم در راه، نه می‌دانیم از کجا آمدیم و نه می‌دانیم کجا می‌خواهیم برویم! «بالضرورة» انسان یک راهنما می‌خواهد؛ هم راه می‌خواهد و هم راهنما می‌خواهد. آن راه دین است و آن راهنما پیغمبر است؛ حالا که این شد، پیغمبر هم می‌گوید که من هم مثل شما هستم، من هم یک دین می‌خواهم، یک راه می‌خواهم و یک راهنما؛ دین که صراط مستقیم است را خدا تأمین می‌کند و راهنمای من هم «الله» است، من هم حرف «الله» را به شما می‌رسانم.

حالا این وضع باید در علم اصول مشخص بشود، چون اصول ما رهبری فقه ما را به عهده دارد! منبع احکام فقه ما عقل و اجماع نیست، منبع فقط کتاب و سنت است، عقل چراغ است! ما باید بدانیم که بین «سراج» و «صراط» فرق است؛ «شرع» صراط است، راه است؛ «عقل» سراج است، چراغ است؛ از چراغ چه توقعی دارید؟! شما توقع دارید که عقل قانون وضع کند؟ حتی در مستقلات عقلیه! در مستقلات عقلیه، عقل نشان می‌دهد که «العدلُ حَسَنٌ»، نه اینکه قانون‌گذار باشد که «العدلُ حَسَنٌ». عقل؛ چه عقل حکیم باشد، چه عقل اصولی باشد و چه عقل فقیه باشد، قبل از اینکه این شخص به دنیا بیاید این قانون بود و بعد از مرگ او هم این قانون هست، پس عقل چراغ است نه «صراط»! عقل مهندس نیست، مهندس شارع است؛ عقل در مقابل «شرع» نیست، عقل در مقابل «نقل» است. ما یک «صراط» داریم که آلا و لابد «وَحَدَّهُ لَّا شَرِيكَ لَهُ» مهندس آن «الله» است، در این «صراط» هیچ‌کس سهمی ندارد. عقلی داریم که «سراج» و چراغ است که این راه را نشان می‌دهد، نقلی داریم که آن هم «سراج» است و این راه را نشان می‌دهد؛ عقل در مقابل نقل است، نه عقل در مقابل وحی - معاذ الله - یا عقل در مقابل شرع! این تعبیر ناصواب است که بگوییم عقلاً و شرعاً، نمی‌شود گفت که چراغ و راه را کنار هم و در قبال هم قرار بدهیم. راه فقط یک مهندس دارد و آن خداست «و لا غیر»، فرمود زبانت را حرکت نده ﴿لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ﴾، [۲۸] این راه را فقط «الله» باید معین کند، چه اینکه کرده است و چراغ‌های فراوانی هم هست؛ این همه ادله نقلیه و این همه ادله عقلیه، اینها چراغ هستند که ما را به این «صراط» می‌رسانند؛ لذا ما از پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) سؤال می‌کنیم که ما برابر معجزه‌ای که آوردی رسالت شما را قبول کردیم، چه کار بکنیم؟ فرمود من فقط و فقط از راه وحی دارم حرف می‌زنم، برای اینکه نه از گذشته باخبر هستم، مگر به علم الهی، نه می‌دانیم برزخ چه خبر است، قیامت چه خبر است و بهشت چه خبر است، چون در دسترس کسی نیست! نه علم تجربی راه دارد، نه علم تجریدی راه دارد، آن‌جا چه خبر است، تنها کسی که می‌داند قیامت چه خبر است، بهشت چه خبر است، جهنم چه خبر است و در اسرار و رموز چه خبر است «الله» است که اینها را آفریده، از راه وحی اینها را باید به ما خبر بدهد و هر چه که از راه وحی آمده من باخبر هستم ﴿إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ﴾، این حصر حقیقی است. قسمت /۱۵ احقاف/تسنیم

## الگو پذیری

لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَ ذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا (۲۱)

مسئلاً برای شما در زندگی رسول خدا سرمشق نیکویی بود، برای آنها که امید به رحمت خدا و روز رستاخیز دارند و خدا را بسیار یاد می‌کنند. ﴿الأحزاب، ۲۱﴾

قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَاءٌ مِنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَأ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ أَبَدًا حَتَّى تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحَدَهُ إِلَّا قَوْلَ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ لَأَسْتَغْفِرَنَّ لَكَ وَمَا أَمْلِكُ لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ رَبَّنَا عَلِّمْنَا نَوْكَلْنَا وَإِلَيْكَ أُنَبِّئُكَ وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ (٤)

برای شما سرمشق خوبی در زندگی ابراهیم و کسانی که با او بودند وجود داشت، در آن هنگامی که به قوم (مشرك) خود گفتند: «ما از شما و آنچه غیر از خدا می‌پرستید بیزاریم؛ ما نسبت به شما کافریم؛ و میان ما و شما عداوت و دشمنی همیشگی آشکار شده است؛ تا آن زمان که به خدای یگانه ایمان بیاورید! -جز آن سخن ابراهیم که به پدرش [=عمویش آزر] گفت (و وعده داد) که برای تو آموزش طلب می‌کنم، و در عین حال در برابر خداوند برای تو مالک چیزی نیستم (و اختیاری ندارم)!- پروردگارا! ما بر تو توکل کردیم و به سوی تو بازگشتیم، و همه فرجامها بسوی تو است! قسمت ﴿الممتحنه﴾، ٤»

لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِيهِمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَ مَنْ يَتَوَلَّ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ (٦)

(آری) برای شما در زندگی آنها اسوه حسنه (و سرمشق نیکویی) بود، برای کسانی که امید به خدا و روز قیامت دارند؛ و هر کس سرپیچی کند به خویشان ضرر زده است، زیرا خداوند بی‌نیاز و شایسته ستایش است! قسمت ﴿الممتحنه﴾، ٦»

در اثنای این بخش از سوره، وجود مبارک خلیل خدا را اسوه قرار داد؛ فرمود: ﴿قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ﴾، انبیای ابراهیمی اعم از مسلمان‌ها و کلیمی‌ها و مسیحی‌ها یک اسوه مشترکی دارند. این اسوه مشترک باید این کارآمدی را داشته باشد که برابر این سوره عمل بشود در این سوره فرمود کسانی که شما را از سرزمین شما بیرون کردند و بیرون می‌کنند که به صورت فعل مضارع ذکر شد که مفید استمرار است: ﴿يُخْرِجُونَ الرَّسُولَ وَإِيَّاكُمْ﴾، با اینها مبارزه کنید، این مطلب اول.

جریان بیرون کردن از سرزمین، به عنوان تمثیل است و نه تعیین، این مطلب دوم.

اگر کفار مردم مسلمان سرزمینی را در همان سرزمینشان ﴿يُذَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ﴾ [١] باشد، مضمول این آیه است، اصل سوم. فرقی ندارد الان آنچه برای فلسطینی‌های محروم می‌گذرد که «یخروجونهم من ديارهم» یا این یمنی‌های مظلوم می‌گذرد که «یذبحون أبناءهم» و نسائهم فی ديارهم»، فرقی نمی‌کند. آنچه به عنوان کنگره‌های بین‌المللی قرآن مطرح است در عین حال که تلاوت قرآن، ترتیل قرآن، قرائت قرآن، تفسیر مفهومی‌اش، همه اینها برکت است، عمده عمل به پیام این قرآن است که به مسیحی‌ها، به یهودی‌ها، به مسلمان‌ها می‌گوید که به فکر یمن و فلسطین باشید. اینهایی که اخیراً حضور رهبری آمدند، همین پیام را دریافت کردند. ببینید این ﴿يُخْرِجُونَ﴾ که مضارع است از گذشته که خبر نمی‌دهد، این طور نیست که قرآن - معاذالله - قرائتش مانده باشد. آنچه را که فرعون



پلید می‌کرد، الآن بدتر از آن را یک عده درباره یمنی‌ها می‌کنند. اینها «یذبَحون ابناءهم و نساءهم و یقتلون رجالهم»، آنها ﴿يُذَبِّحُونَ اَبْنَاءَكُمْ وَ يَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ﴾ [۲] بودند؛ اما اینها وقتی بمب می‌ریزند زن و بچه هر دو را یکجا می‌کشند. اینکه تکرار فرمود یکبار در آیه چهار فرمود: ﴿قَدْ كَانَتْ لَكُمْ اُسُوَةٌ حَسَنَةٌ فِي اِبْرَاهِيمَ وَ الَّذِيْنَ مَعَهُ﴾، بعد در آیه ششم فرمود: ﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِيهِمْ اُسُوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَ الْيَوْمَ الْاٰخِرَ﴾، کسی که به امید قیامت به سر می‌برد باید راه خلیل حق را طی کند. کسی که می‌گوید بر خدا توکل می‌کنیم و موحدانه سخن می‌گوید باید به خلیل خدا ائتسا کند. ببینید پایان آیه چهار هر چه هست توحید است: ﴿رَبَّنَا عَلَيكَ تَوَكَّلْنَا﴾، نه «توکلنا علیک». این تقدیم جار و مجرور مفید حصر است در این سه جمله: ﴿رَبَّنَا عَلَيكَ تَوَكَّلْنَا وَ اِلَيْكَ اُنْبَا وَ اِلَيْكَ الْمَصِيْرُ﴾، اصرار این سه جمله که موحدانه با خدا سخن می‌گویند، نشانه آن است که کسانی به خلیل حق (سلام الله علیه) تاسی دارند که موحد ناب باشند. اگر شما می‌بینید این کنگره‌های بین‌المللی هر ساله هست؛ اما همچنان «یذبَحون ابناءهم و نساءهم» که بدتر از کار فرعون است در یمن می‌گذرد، بدتر از کار فرعون در جریان غزه و امثال غزه می‌گذرد، حالا ﴿يُخْرِجُونَ﴾ در جریان فلسطین است که بیش از صد سال است که اینها را از سرزمین‌شان بیرون کردند. «یذبَحون» هم الآن چند سال است که در یمن و اینها مطرح است. غرض این است که قرآن یک کتاب حیات‌بخش است که جامعه اسلامی را برای همه به رهبری خلیل حق (سلام الله علیه) دعوت می‌کند. فرمود اینها می‌گویند: ﴿رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِّلَّذِيْنَ كَفَرُوْا﴾، خدایا! اینها هر کاری که می‌خواهند بکنند روی مسلمان‌ها آزمایش می‌کنند «فتنه»؛ یعنی آزمایش. اینکه طلا یا نقره را می‌گذارند در کوره ببینند که خالص است یا خالص نیست، این را می‌گویند «فتنه»؛ یعنی آزمایش کردن. فرمود این کفار ما را آزمایش می‌کنند. ما را مورد آزمایش اینها قرار ندهید که درباره ما مسائل خودشان را آزمایش بکنند. این سلاح‌ها کشتار جمعی را در کشورهای اسلامی آزمایش می‌کنند یا به یمن می‌دهند، یا به غزه می‌دهند و اینها. ببینید این دستور تازه است، اگر درباره فرعون فرموده بود: ﴿يُذَبِّحُونَ اَبْنَاءَكُمْ﴾، ﴿وَ يَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ﴾ در کنارش بود؛ اما وقتی بمب روی مسلمان‌های یمنی می‌ریزد هر دو هست: «یذبَحون ابناءهم و نساءهم». ﴿يُخْرِجُونَ الرَّسُوْلَ وَ اِيَّاكُمْ اَنْ تُوْمِنُوْا﴾ که آمد درباره مسلمان‌هایی که نزدیک هفتاد سال آواره شدند همین است که آنها را از سرزمین بیرون کردند. پس فرمود معیار این است و تمام این شرور هم برای استکبار است و صهیونیسم. این است که فرمود شما باید مبارزه کنید، یک؛ با چه کسی مبارزه کنید؟ دشمن اصلی شما استکبار و صهیونیسم است، دو؛ اما کسانی که احتمال پیروزی معنوی می‌دهید که ممکن است دوباره برگردند نسبت به آنها نهی نشد، آنها ممکن است برگردند و ایمان بیاورند؛ اما مادامی که ایمان نیاوردند البته حکم کفر بر آنها بار است. این است که در آیه پنج فرمود: ﴿رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً﴾ که روی ما آزمایش بکنند. کشورهای اسلامی بشوند موش آزمایشگاهی آنها، این سلاح‌ها را آنجا آزمایش بکنند. ﴿وَ اغْفِرْ لَنَا رَبَّنَا اِنَّكَ اَنْتَ الْعَزِيْزُ الْحَكِيْمُ﴾، عزت مختص توست، حکمت مختص توست و اگر کسی را بخواهی

عزیز کنی بر اساس حکمت عزیز می کنی، هیچ کس بیجا عزیز نمی شود، هیچ کس بیجا ذلیل نمی شود در دستگاه الهی. قسمت ۵/ممنحنه/تسنیم

آیه شش تکرار آیه چهار هست با یک عبارت دیگری: ﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ﴾ که «لام» هم اضافه شده، ﴿فِيهِمْ أَسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ﴾؛ اگر کسی به امید آینده است، باید راه خلیل الهی را طی کند. ﴿لَمَن كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَ مَن يَتَوَلَّ﴾، اگر کسی به جای تبری، تولی کند، چون مستحضرید دینی که به ما آموختند، اصولی دارد و فروع دینی؛ در فروع دین آن جا از نماز و روزه و خمس و زکات و اینها شروع می شود پایان آن تولی و تبری است اینها جزء ارکان فروع دین است. آن عقیده ها جزء اصول دین است؛ اما تولی و تبری که به چه کسی علاقه داشته باشیم، به چه کسی علاقه نداشته باشیم، از چه کسی بیزار باشیم، به چه کسی دل ببندیم، اینها جزء فروع دین ماست. به استکبارش، به صهیونیسمش، نسبت به اینها باید تبری داشت، نسبت به آل سعودش تبری داشت. اینهایی که نسبت به مسلمان ها ﴿يَقْتُلُونَ﴾ [۳] هست، ﴿يُدْبَحُونَ﴾ هست و مانند آن باید تبری داشت. فرمود اگر کسی به جای تبری، تولی داشته باشد خدا بی نیاز است، یک؛ و تمام نعمت ها برای اوست و او محمود مطلق است عده ای هم او را حمد می کنند: ﴿إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ﴾، [۴] این دو؛ حالا شما به جای تبری، تولی کردید نسبت به کفار، آسیبی نمی رسانید. قسمت ممتحنه/۵/تسنیم

﴿وَ اغْلُظْ عَلَيْهِمْ﴾، [۸] این جهاد فرهنگی و فکری و امثال آن است با ﴿وَ اغْلُظْ﴾ هست و گرنه با منافقین که جبهه جنگ تشکیل نمی داد؛ یعنی تولی نباشد تبری باشد، یک؛ پیشنهادات اینها را قبول نکن، دو؛ اینها را نفوذی قرار نده، سه؛ با اینها مؤمنان شما پیوند دوستانه برقرار نکنند، چهار؛ اینها ﴿وَ اغْلُظْ عَلَيْهِمْ﴾ است. در بعضی از آیات دارد که کفار و مشرکین باید از شما بترسند. مستحضرید این امر غایب امتثال پذیر نیست؛ یعنی نسبت به مشرکین چه امر حاضر باشد چه امر غایب باشد که باور ندارند. این امر غایب به مشرکین، امر حاضر به مؤمنین است؛ یعنی «یا ایها الذین آمنوا» طوری زندگی کنید که کفار از شما بهراسند نه حمله کنید. وقتی شما مثل یک سلسله جبال نفوذناپذیر بودید آنها می ترسند، هیچ عاقلی با بیل و کلنگ به جنگ قله دماوند نمی رود. اینکه امر غایب یعنی امر غایب! امر غایب یعنی کفار باید از شما بترسند. این یعنی چه؟ یعنی طرزی باید مثل سلسله جبال باشید که دیگری طمع نکند و گرنه او نه با امر حاضر تحریک می شود نه با امر غایب. چند بخش از قرآن کریم به امر غایب دارد که حتماً باید آنها از شما بترسند. نه شما حمله کنید! آن قدر باید شما مستحکم باشید که کسی هوس حمله نکند همین! این ﴿خُذُوا حِذْرَكُمْ﴾ [۹] از این قبیل است و ﴿خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ﴾ [۱۰] از این قبیل است، ﴿وَ اَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ﴾ [۱۱] از این قبیل است، طوری باشید که کفار قدرت حمله نداشته باشند همین! کسی به شما نگفته که حمله بکنید، شما که مأمور حمله نیستید. شما باید بی طرفی زندگی کنید با استقلال و امنیت؛ اما کسی به خودش اجازه برهم زدن نظم و امنیت شما را نداشته باشد و گرنه امر غایب به کفار

یعنی چه؟ آنها باید از شما بترسند، این قابل امتثال نیست. اینکه در تعبیراتی آیات به صورت امر غایب دارد آنها باید از شما بترسند؛ یعنی شما باید مثل سلسله جبال البرز باشید هیچ کس به جنگ قلّه دماوند با بیل و کلنگ نمی‌رود و قلّه دماوند هم کاری به کار کسی ندارد جز اینکه منشأ برکت است. در واقع نظام اسلامی هیچ کاری با بیگانه نداشت جز منشأ امنیت و برکت و رفاه و ادب و اخلاق بود، کاری به کار کسی نداشت. قسمت ۵/ممتحنه/تسنیم

## امت الگو

سوره مبارکه «حجرات»، مانند سایر سوره در صدد تبیین اصول کلی و معارف دین است و محور اصلی این سوره، ساختن یک جامعه متمدن و با فرهنگ و برتر است. تعبیراتی که در اسلام آمده که «إِلْسَلَامٌ يَعْلُو وَ لَا يُعْلَى عَلَيْهِ»، [۱] یک؛ «لِتَكُونَ كَلِمَةً لِلَّهِ هِيَ الْعُلْيَا» [۲]، [۳] دو؛ «كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ»، [۴] این سه؛ «وَ تَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ»، [۵] چهار؛ این گونه از آیات و آیات دیگر، گرچه به حسب ظاهر جمله‌های خبریه هستند، اما به داعی انشاء القا شده‌اند. اگر ما موظف هستیم که اسلام را برتر نشان بدهیم و اگر موظف هستیم که کلمه اسلام را عالی نگه بداریم و اگر موظف هستیم که بهترین امت باشیم و اگر موظف هستیم که شاهد بر اُمم باشیم؛ یعنی باید یک تمدن نوی جهانی داشته باشیم؛ لذا اصول کلی عقاید را مشخص کرد، ایمان را در بسیاری از آیات مشخص فرمود، مؤمن را معرفی کرد و در همین سوره مبارکه «حجرات»، آیه چهارده و پانزده، جریان ایمان را، جریان اسلام را، شرایط ایمان را، شرایط اسلام را، فرق جوهری بین اسلام و ایمان را اینجا ذکر فرمودند. قسمت ۱۶/حجرات/تسنیم

## باور

اگر هر کسی هر چیزی را که شنید باور کند، این طبق بیان نورانی امام جواد(سلام الله علیه) دارد او را عبادت می‌کند: «مَنْ أُصْغِيَ إِلَى نَاطِقٍ»؛ چقدر این کلمه وجود مبارک امام جواد بلند است! «مَنْ أُصْغِيَ إِلَى نَاطِقٍ فَقَدْ عَبَدَهُ فَإِنْ كَانَ النَّاطِقُ عَنِ اللَّهِ فَقَدْ عَبَدَ اللَّهَ وَإِنْ كَانَ النَّاطِقُ يَنْطِقُ عَنْ لِسَانِ إِبْلِيسَ فَقَدْ عَبَدَ إِبْلِيسَ»؛ [۲۷] فرمود هر کسی به رسانه‌ها دارد گوش می‌دهد یا روزنامه‌ها و مجلات را خوانده و دارد قبول می‌کند، او باید همین حرف را داشته باشد؛ ولو این آیه درباره حجیت خبر واحد دلیل نباشد که غالباً گفتند دلیل نیست، ولی تأیید حرف عقلاست. عقلا می‌گویند ما کذب مخبری نباید داشته باشیم، کذب خبری هم نباید داشته باشیم. این فنّ رجال و درایه را همه عقلا هم دارند؛ منتها در اسلام با سبک خاص آن است. این بیان نورانی امام جواد هم از یک نظر در حقیقت امضاست که فرمود مواظب باشید حرف رسانه‌ها را که گوش می‌دهید، حرف روزنامه‌ها را که گوش می‌دهید، حرف سخنران‌ها را که دارید گوش می‌دهید، «مَنْ أُصْغِيَ إِلَى نَاطِقٍ فَقَدْ عَبَدَهُ»؛ حرف او را که شنید و عمل کرد، دارد او را عبادت می‌کند! «فَإِنْ كَانَ النَّاطِقُ

عَنِ اللَّهِ فَقَدْ عَبْدَ اللَّهِ وَإِنْ كَانَ النَّاطِقُ يَنْطِقُ عَنْ لِسَانِ إِبْلِيسَ فَقَدْ عَبْدَ إِبْلِيسَ؛ فرمود اگر کسی به گزارش گزارشگری اعتماد کرده و حرف او را دارد گوش می‌دهد، در حقیقت دارد او را عبادت می‌کند. اگر او از خدا و پیغمبر می‌گوید و راست می‌گوید، «فَقَدْ عَبْدَ اللَّهِ» و اگر دروغ می‌گوید و خلاف حق می‌گوید، «فَقَدْ عَبْدَ إِبْلِيسَ».

این آیه و همچنین آن حدیث نورانی که مرحوم کلینی از وجود مبارک امام صادق نقل کرد، راه امنیت اجتماعی و فرهنگی جامعه را مشخص کردند که هم ما راست بگوییم و هم راست را بپذیریم. این آیه اگر دلیل بر حجیت خبر واحد نباشد، برای تأمین امنیت فرهنگی و اجتماعی جامعه متقن‌ترین دلیل است، زیرا تعلیل کرده و فرمود: «أَنْ تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ؛ ممکن است این خبر درست نباشد، آن وقت به زحمت بیفتید! این تعلیل که حجت است؛ ولو مفهوم شرطی که بعضی‌ها استدلال کردند تام نباشد که «إِنْ جَاءَكُمْ» و مفهوم وصفی که بعضی استدلال کردند تام نباشد، «فَاسِقٌ» که غالب محققین گفتند این دلیل حجیت خبر واحد نیست؛ اما همه آنها گفتند این تعلیل، نوری است برای جامعه و کسی این را مخالفت نکرده که اگر جامعه‌ای برخلاف علم حرکت کند، گرفتار ندامت می‌شود. این «أَنْ تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصْحَبُوا عَلَيَّ مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ» حرف جامعی است و مشکلی ندارد. امنیت جامعه به وسیله همین است، آن وقت هم ما موظف هستیم راست بگوییم، هم موظف هستیم که تحقیق کنیم که راست است یا راست نیست؟! آن حدیث نورانی که حضرت از دو آیه استفاده کرد، آن برای تأمین امنیت جامعه ضروری است که فرمود: «إِنَّ اللَّهَ (سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى) خَصَّ عِبَادَهُ بِآيَاتَيْنِ مِنْ كِتَابِهِ؛ دو تا قلعه است، از این قلعه بخواهد بیرون برود، باید پروانه داشته باشد؛ از آن قلعه بخواهد بیرون برود، باید محققانه باشد؛ بخواهد تکذیب کند، باید محققانه باشد. یکی آیه «لَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ» است که به این آیه استدلال فرمود؛ یکی هم آیه «بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ» است. آن وقت همه ما همین طور هستیم، این اختصاصی به این نهاد و ارگان و مجلس و سیاست و اینها ندارد، فرمود: «خَصَّ عِبَادَهُ» هر کس! در همه امور ما باید این کار را بکنیم! به مردم دروغ نگوییم و حرف دروغ را هم باور نکنیم، آن وقت این جامعه، جامعه امن می‌شود. بنابراین این سوره مبارکه «حجرات» آیه شش، اگر دلیل حجیت خبر واحد نباشد که نیست، مهم‌ترین سند را به ما می‌دهد که جامعه چه وقت امنیت را احساس می‌کند؟ قسمت ۷/حجرات/تسنیم

#### تبعیت

در سوره مبارک «أعراف» آیه ۱۵۸ هم فرمود: «وَأَتَّبِعُوهُ»، او چه می‌گوید؟ او می‌گوید من متبوعی جز وحی ندارم، شما هم بگویید ما متبوع و قانونی جز وحی نداریم، نه اینکه قانون را گاهی «عقل» می‌گوید و گاهی «شرع» می‌گوید؛ قانون را فقط «الله» ساخت «و لا غیر»! عقل می‌فهمد، به دلیل اینکه قبل از پیدایش این حکیم یا اصولی یا فقیه، این «العدلُ حَسَنٌ» و «الظلمُ قبیحٌ» بود، بعد از

مرگ اینها هم هست، پس حکیم این را نیاورد! فقیه این را نیاورد! اصولی این را نیاورد! فقیه کشف کرد، اصولی کشف کرد، حکیم کشف کرد، چراغ دستشان بود! بنابراین نمی‌شود گفت این مطلب هم عقلی است و هم شرعی، باید گفت عقلی است و نقلی! ما با ادله نقلیه می‌فهمیم که ظلم محرم است، با دلیل عقلی می‌فهمیم که ظلم محرم است؛ اینها دو چراغ هستند که کشف می‌کنند که راه چیست! بنابراین ﴿إِنْ أَتَّبِعْ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ﴾، حالا که این شد ما اصلاً پیغمبر را برای چه می‌خواهیم؟ برای اینکه ما از جایی آمدیم که نمی‌دانیم کجاست! و به جایی هم می‌رویم که نمی‌دانیم کجاست! با هویت ما هم ارتباط دارد و یک چیز عادی هم نیست! آلا و لابد ما کسی می‌خواهیم که راه را مشخص کند و راهنمای ما هم باشد؛ این در این نوبت و مرحله است. حالا آنچه را که حضرت آورده است یا قرآن است که لفظاً و معنأً تمام حروف و کلمات آن از ذات اقدس الهی است؛ منتها کلمات و الفاظ آن معجزه است؛ یا حدیث قدسی است که معنا از ذات اقدس الهی است و لفظ هم از ذات اقدس الهی است، منتها معجزه نیست؛ یا روایات عادی است؛ آیا این روایات عادی که معنا از طرف ذات اقدس الهی است، چون احکام و حکم که فلان‌جا «فرض‌النبی» است که این دو رکعت نماز - رکعت سوم و چهارم - را پیامبر اضافه کرد - معاذ الله - «من عند نفسه» اضافه کرد؟ یعنی از آن جهت که بشر است اضافه کرد؟ یا از آن جهت که رسول الله است بیان کرده است؟ اگر از آن جهت که «رسول الله» است ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ﴾ [۲۹] است در مسائل دینی، پس «الله» به او تعلیم کرده که بگو و الفاضلی را هم که انتخاب کرده به تعلیم الهی باید باشد! ما در فقه چه کار می‌کنیم؟ به عموم تمسک می‌کنیم، به اطلاق تمسک می‌کنیم، به تمام تعبیراتی که از معصوم رسیده است حرمت می‌نهییم و براساس آن کار می‌کنیم، معلوم می‌شود که او به جایی تکیه کرده است، این از پیغمبر «بما آتاه بشر» نیست تا ما به عموم یا اطلاق آن تمسک کنیم، «بَلْ بِمَا آتَاهُ رَسُولٌ مَّعْصُومٌ» تمسک می‌کنیم؛ یعنی این حرف مستقیماً به وسیله وحی می‌آید در قلب تو می‌نشیند ﴿نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ \* عَلَىٰ قَلْبِكَ﴾، [۳۰] در محدوده قلبت هم من قلب تو را نگه می‌دارم تا مبدا کم و زیاد کنی: ﴿سَنُقَرِّئُكَ فَلَا تَنْسَى﴾، [۳۱] در آن‌جا هم من بایگانی می‌کنم و از قلبت می‌خواهد به لبان مطهرت بیاید، معصومانه است: ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ﴾، در سه بخش من مستقیماً حضور دارم که حرف من بدون کم و زیاد به جامعه برسد؛ موقعی که می‌خواهی بفهمی معصوم هستی، موقعی که می‌خواهی نگه‌داری معصوم هستی و موقعی هم که می‌خواهی ابلاغ کنی معصوم هستی، در سه بخش من مواظب هستم که ذره‌ای کم و زیاد نشود! ﴿إِنَّكَ لَتَلْقَى الْقُرْآنَ مِنْ لَدُنْ﴾، [۳۲] مگر آن‌جا جای فراموشی است؟! این ﴿وَإِنَّكَ لَتَلْقَى الْقُرْآنَ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ عَلِيمٍ﴾، این علم او «لدنی» است، تو که از استاد گوش ندادی! «لدن» یعنی نزد که دقیق‌تر از «عند» است. یک وقت انسان از شیر و لوله و اینها آب می‌گیرد، یک وقت از سرچشمه آب می‌گیرد؛ «علم لدنی» علمی در برابر فلسفه و کلام و فقه و اصول نیست که ما علمی داشته باشیم به نام «علم لدنی»! همین معارفی که در کتاب و سنت است، اگر از «لدن»؛ یعنی از نزد «الله» و از خود سرچشمه بگیرد می‌شود «علم لدنی»، صاف است و صد درصد صحیح است! ﴿وَإِنَّكَ لَتَلْقَى الْقُرْآنَ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ عَلِيمٍ﴾، پس تلقی تو معصومانه

است؛ حالا که فهمیدی و در ذهن خود نگه می‌داری ﴿سَنُقَرِّئُكَ فَلَا تَنسَى﴾، طرزی ما «اقرء» می‌کنیم که هیچ نسیان و کم و زیادی در حرم امن قلب تو پیدا نشود، اینکه فراموش بکنی نیست. حالا می‌خواهی یاد گرفته و نگه داشته شده را به مردم ابلاغ کنی ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ \* إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى﴾ [۳۳] در مرحلهٔ لبان مطهّرت ما حضور داریم، در مرحلهٔ قلب مطهّرت ما حضور داریم، در مرحلهٔ تلقی مطهّرت ما حضور داریم؛ در هر سه ضلع معصوم هستی! آنچه از ما شنیدی درست به سطح جامعه منتقل کردی و می‌کنی و هیچ تحریفی نیست، از آن به بعد مردم یا قبول می‌کنند یا نکول. قسمت ۱۵/ احقاف/تسنیم

مرحوم مجلسی (رضوان الله علیه) را خدا غریق رحمت کند! ایشان در کتاب بحار می‌گوید اجماع ما امامیه این است که معصومین با علم حصولی و مجتهدانه که فقها کار می‌کنند، این طور فتوا نمی‌دهند؛ [۳۴] مثل یک فقیه که بنشیند، فکر بکند، مطالعه بکند و «مِنْ حَيْثُ إِنَّهُ بَشَرٌ» مطلبی را بفهمد و به جامعه منتقل کند، این که وحی نشد! فرمود تمام این محدوده به تعلیم الهی است، اینکه می‌بینید این همه تلاش و کوشش را فقها می‌کنند درباره اینکه این لفظی که در روایت آمده است شعاع آن تا کجاست، برای اینکه این از معصوم «مِنْ حَيْثُ إِنَّهُ بَشَرٌ» صادر نشده است، «مِنْ حَيْثُ إِنَّهُ فُقِيهٌ، مُجْتَهِدٌ، عَالِمٌ بِالْعِلْمِ الْحَصُولِيِّ وَ مُسْتَنْبِطٌ»، مثل سایر مراجع نازل و صادر نشده است، بلکه «مِنْ حَيْثُ رَسُولٌ آمِينَ» صادر شده است، این اهل بیت هم از همان وجود مبارک پیغمبر این حرف‌ها را دارند. بنابراین فرمود: ﴿إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ﴾. پس اصل نیاز بشر به وحی و نبوت برای این است که این پیام خدا صد درصد به ما برسد، ما با ابدیت سر و کار داریم! کلّ این آسمان و زمین عوض می‌شود؛ ولی اصل حقیقت آن باقی است! ابد که میلیاردها سال و ده میلیارد سال و هزار میلیارد سال نیست، ما یک موجود ابدی هستیم؛ موجود ابدی را که نمی‌شود به دست افراد عادی سپرد! موجود ابدی را جز به دست ذات اقدس الهی نمی‌شود سپرد، فرمود به اینکه بگو: ﴿إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ﴾، حصر بکن! البته او عقل کل بود، کدام عاقل است که مثل پیغمبر بفهمد؟! وجود مبارک حضرت امیر را ببینید، زیر آسمان کسی جرأت نمی‌کند چنین حرفی بزند! فرمود: «سَلَوْنِي قَبْلَ أَنْ تُتَفَقِدُونِي فَلَأَنَا بِطَرُقِ السَّمَاءِ أَعْلَمُ مَنِّي بِطَرُقِ الْأَرْضِ»، [۳۵] انسان دهان باز می‌کند و این طور حرف می‌زند؟! می‌گوید هر چه می‌خواهید من بلد هستم! این فقط مخصوص اینهاست! بعضی‌ها رفتند کمی تعدی کنند فوراً رسوا شدند. اینها با اینکه مقام علمی‌شان این است «مِنْ حَيْثُ إِنَّهُ بَشَرٌ» فتوا نمی‌دهند، «مِنْ حَيْثُ إِنَّهُ مَعْصُومٌ، رَسُولٌ، وَلِيُّ، إِمَامٌ، خَلِيفَةٌ، نَبِيٌّ» از این جهت فتوا می‌دهند؛ لذا فرمود: ﴿إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ﴾. پرسش: بین «فَرَضُ اللَّهِ» و «فَرَضُ النَّبِيِّ» تمایزی وجود ندارد، در «فَرَضُ اللَّهِ» هم باید همین مسیر را برویم؟ پاسخ: بله، آن را مستقیم آمده و این را غیر مستقیم؛ مثلاً در معراج حضرت فرمود که نماز بخوان در مشهد، حضرت در همان چند دقیقه‌ای که تشریف بردند معراج، صبح شد و ظهر شد و عصر شد و مغرب شد و عشاء شد، نماز صبح خواندند، نماز ظهر خواندند، نماز عصر خواندند - در حضور خدا - نماز مغرب خواندند، نماز عشا خواندند و این سوغات را از آن جا آوردند برای ما، این شده صلات معراج مؤمن است، [۳۶] چون از آن جا آمده است، این را در مشهد و در محضر خدا خوانده؛

منتها در مقام تبیین، بعضی از چیزها را قرآن بیان کرده و بعضی از چیزها را هم وجود مبارک پیغمبر بیان کرده است، این طور نیست که پیغمبر «مِنْ حَيْثُ إِنَّهُ بَشَرٌ عَادِيٌّ» برای ما دین بیاورد؛ آن وقت معنایش این است که بشر در قسمت مهم دین پیغمبر نمی‌خواهد. این نقلیه و فرضیه را که مرحوم شهید ذکر کرده این است؛ فرضیه هزار حکم است، نقلیه هم سه هزار حکم است، قسمت مهم آنها هم در روایات است؛ اگر - معاذ الله - بنا بر این باشد که پیغمبر از آن جهت که بشر هست این حرف‌ها را آورده؛ یعنی بشر در دین داشتن - معاذ الله - به وحی نیازمند نیست، در حالی که این طور نیست! تمام عبادات ما، حج ما، عمره ما، طواف ما یا «اشواط سبعة» را ذره‌ای نباید تحریف بکنیم، برای اینکه اینها تبیین الهی است! خود پیغمبر هم فرمود: «صَلُّوا كَمَا رَأَيْتُمُونِي أُصَلِّي»، [۳۷] فرمود: «خُذُوا عَنِّي مَنَاسِكَكُمْ» [۳۸] به من این طور گفتند: ﴿أَلْقَىٰ إِلَيَّ﴾ [۳۹] کذا و کذا؛ لذا این طور نیست که مثلاً بخشی از دین از پیغمبر باشد - معاذ الله - «مِنْ حَيْثُ إِنَّهُ بَشَرٌ» و بخشی از دین از پیغمبر باشد «مِنْ حَيْثُ إِنَّهُ رَسُولٌ»! دین اول تا آخرش پیام الهی و صراط الهی است، معصوم (سلام الله علیه) چه امام و چه پیغمبر - منتها ائمه به برکت پیغمبر - اینها را از ذات اقدس الهی و به وسیله وحی الهی که بر پیغمبر نازل می‌شود یاد می‌گیرند و به ما ابلاغ می‌کنند. در سوره مبارکه «اعراف» فرمود حالا که پیغمبر این حرف‌ها را زد، شما هم مطیع پیغمبر باشید؛ او گفت: ﴿إِنِ اتَّبَعُوا إِلَّا مَا يُوْحَىٰ إِلَيَّْ﴾، شما هم مطیع او باشید؛ آیه ۱۵۸ سوره مبارکه «اعراف» این است: ﴿قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَكَلِمَاتِهِ وَاتَّبِعُوهُ﴾؛ شما ببینید او چه کار می‌کند! او می‌گوید: ﴿إِنِ اتَّبَعُوا إِلَّا مَا يُوْحَىٰ إِلَيَّْ﴾، حصر کرده است؛ فرمود من فقط حرف وحی را می‌زنم. در آیه ۱۵۸ هم فرمود شما پیرو او باشید، نه - معاذ الله - او یک سلسله کارهایی را می‌کند «مِنْ حَيْثُ إِنَّهُ عَالِمٌ مَّرْجِعٌ دِينِي»؛ نظیر مراجعی که فتوا می‌دهند، مرجع حرف‌های خودش را می‌زند و فهم خودش را دارد می‌گوید، اما در این جا فهم خودش نیست! این وحی الهی است که آمده در قلب معصوم، مصون مانده، محفوظ مانده، لبان مطهرش در موقع ابلاغ و اعلام هم وحی ما را دارد می‌گوید، نه حرف خودش را بگوید و فهم خودش را بگوید! آن وقت آیه آمده حصر کرده، گفت: ﴿إِنِ اتَّبَعُوا إِلَّا مَا يُوْحَىٰ إِلَيَّْ﴾، شما هم ﴿وَاتَّبِعُوهُ﴾. قسمت /۱۵ احقاف/تسنیم

بنابراین نیاز بشر به وحی و رسالت از این جهت است، آن وقت نایبان آنها که مراجع هستند؛ البته اینها «قَدْ يُخْطِئُ» و قد يُصِيبُ، ما «مَخْطِئُهُ» هستیم، ما که «مَصُوبُهُ» نیستیم، [۴۰] گاهی هم اشتباه می‌کنند. اگر کسی مجتهد بود و استنباط کرد و به مقصد رسید «لَهُ أَجْرَانِ وَالْمُصِيبِ أَجْرَانِ» [۴۱] و اگر - خدای ناکرده - اشتباه کرد «لِلْمَخْطِئِ أَجْرٌ وَاحِدٌ»؛ ولی بین مرجع تقلید با پیغمبر خیلی فرق است.

«فَتَحَصَّلَ» که عقل در مقابل نقل است، نه در مقابل شرع و عقل «سراج» و چراغ است نه راه، شرع «صراط» است، راه است و مهندس آن «الله» است، عقل قبل از اینکه خلق بشود - بعد از خلق و قبل از آن و در همه حال - این قوانین الهی سر جای خود محفوظ است. قسمت ۱۵/ احقاف/ تسنیم

### تفاوت اسلام آوردن با ایمان آوردن

۱. تفاوت در عمق.

اسلام، رنگ ظاهری است، ولی ایمان تمسک قلبی است. امام صادق صلی الله علیه وآله به مناسبت آیه ی «وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً» (۱۲۹) فرمود: رنگ الهی اسلام است، و در تفسیر آیه ی «فَقَدْ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى» (۱۳۰) فرمود: تمسک به ریسمان محکم الهی، همان ایمان است (۱۳۱).

۲. تفاوت در انگیزه.

گاهی انگیزه ی اسلام آوردن، حفظ یا رسیدن به منافع مادی است، ولی انگیزه ی ایمان حتماً معنوی است. امام صادق علیه السلام فرمودند: با اسلام آوردن، خون انسان حفظ می شود و ازدواج با مسلمانان حلال می شود، ولی پاداش اخروی بر اساس ایمان قلبی است (۱۳۲).

۳. تفاوت در عمل.

اظهار اسلام، بدون عمل ممکن است، ولی ایمان باید همراه عمل باشد، چنانکه در حدیث می خوانیم: «الایمانُ اقرارٌ وعَمَلٌ وِالاسلام اقرارٌ بلاَعَمَلٍ» (۱۳۳) بنابراین در ایمان، اسلام نهفته است، ولی در اسلام ایمان نهفته نیست.

در حدیث دیگری، اسلام، به مسجد الحرام و ایمان به کعبه تشبیه شده که در وسط مسجد الحرام قرار گرفته است (۱۳۴).

امام باقر علیه السلام فرمود: ایمان، چیزی است که در قلب مستقر می شود و انسان به وسیله آن به خدا می رسد و عمل، آن باور قلبی را تصدیق می کند. ولی اسلام چیزی است که در گفتار و رفتار ظاهر می گردد، گرچه در قلب جای نگرفته باشد (۱۳۵).

۴. تفاوت در رتبه.

در حدیث می خوانیم: ایمان، بالاتر از اسلام و تقوا، بالاتر از ایمان و یقین، بالاتر از تقوا است و در میان مردم چیزی کمیاب تر از یقین

نیست. (۱۳۶) حجت الاسلام قرائتی تفسیر نور حجرات آیه ۱۴



در «صلوات شعبانیه» وجود مبارک امام سجاد(سلام الله علیه) فرمود اینکه خدا دارد که جلو نیفتید، نه یعنی جلو افتادن بد است و عقب افتادن خوب است؛ یعنی با او باشید! «الْمُتَّقِدُّمُ لَهُمْ مَارِقٌ وَ الْمُتَأَخِّرُ عَنْهُمْ زَاهِقٌ وَ اللَّازِمُ لَهُمْ لَاحِقٌ»؛ [۱۰] یعنی تخلف نکنید. تخلف گاهی به جلو افتادن است و گاهی به دنبال افتادن است. اگر کسی حرف را گوش ندهد، نه اینکه حرف دیگری را بر او مقدم بدارد، حرف او را هم عمل نکرده است، این شخص «الْمُتَأَخِّرُ عَنْهُمْ زَاهِقٌ» است، پس اینکه فرمود جلو نیفتید به این معنا نیست که عقب افتادن عیب ندارد، به این معناست که تابع بودن خوب است: «الْمُتَّقِدُّمُ لَهُمْ مَارِقٌ وَ الْمُتَأَخِّرُ عَنْهُمْ زَاهِقٌ وَ اللَّازِمُ لَهُمْ لَاحِقٌ»، پس ﴿لَا تُقَدِّمُوا﴾ یعنی «التزموا» ملازم باشید، همراه باشید و دنبال نیفتید که بگویید قافله حرکت کرده، چه اینکه جلو هم نیفتید. پس ﴿لَا تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ﴾، این تثلیث درباره خود آدم صادق است، درباره قول دیگری هم صادق است، دیگری را هم مقدم بدارد صادق است. بعد فرمود: ﴿وَ اتَّقُوا اللَّهَ﴾، یکی از عناصر محوری سوره مبارکه «حجرات» همین تقوا به عنوان یک معیار ارزشی است، چون اگر جلو بیفتید یا ﴿وَ الْمُتَأَخِّرُ عَنْهُمْ زَاهِقٌ﴾ باشد، این مخالف تقوای الهی است که در ارتباط ادب «مع الله» است، یک؛ ادب مع رسول الله(صلی الله علیه و آله و سلم) است، دو؛ ادب «مع الانسان» است، «مع افراد النوع» است، رابطه اجتماعی با یکدیگر است که مسئله غیبت و مسخره کردن و امثال آنها را نهی کرده است، این عنصر سوم از عناصر چندگانه است؛ تبیین نظام ارزشی که چه چیزی می‌ارزد که انسان عمر را درباره آن صرف کند، آن را مشخص کرد که ﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ﴾ [۱۱] این هم چهار؛ وقتی هم که ﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ﴾ را مشخص کرد، نظام ارزشی مشخص می‌شود که چه چیزی می‌ارزد، چه چیزی نمی‌ارزد، چه کسی ارزش بیشتری دارد و چه کسی ارزش ندارد. در بخش‌های پایانی هم حقیقت اسلام را معین کرده، حقیقت ایمان را معین کرده، «الاسلام ما هو؟»، «الایمان ما هو؟» اینها عناصر شش یا هفت‌گانه‌ای است که در سوره مبارکه «حجرات» مشخص شده است.

اما در طلیعه آن که فرمود: ﴿لَا تُقَدِّمُوا﴾ این تثلیث را ما هم از سوره مبارکه «انبیاء» به یاد داریم، هم در زیارت «جامعه کبیره» امام هادی(علیه السلام) به یاد داریم و هم در «صلوات شعبانیه» وجود مبارک امام سجاد(سلام الله علیه) به یاد داریم، منظور این است که تابع باشیم. قسمت ۱/حجرات/تسنیم

توبه

بنابراین بر ما تعلیم و تعلم واجب است، یاد دادن واجب است، جلوی فحشا را گرفتن واجب است، جلوی خلاف را گرفتن واجب است؛ البته از راه امر به معروف و نهی از منکر. اگر کسی به این امور مبتلا شد، غیبت مشکل را حل نمی‌کند، مثل اینکه انسان به مرده خوری، نه تنها عادت کند، بلکه علاقه داشته باشد و این در قیامت هم ظهور می‌کند. آن روایتی که خیلی‌ها نقل کردند و زمخشری هم نقل

کرد؛ منتها دیگران اسم آن دو نفر را ذکر کردند [۴] که از خلفای معروف صدر اسلام هستند، ولی زمخشری در کشاف [۵] اسم آن دو نفر را نبرده است. آنها که غیبت سلمان و أسامه را کردند، وقتی خدمت حضرت رفتند، وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود آثار گوشت را من در دهن شما می بینم! این تمثّل است، تشبیه نیست، تمثیل است؛ یعنی گناه به این صورت در می آید؛ اگر گناه به این صورت در می آید، وضع آدم بعد از مرگ همین خواهد بود.

اما راه توبه را ذات اقدس الهی باز گذاشت؛ هم در آیه قبل فرمود توبه و هم در آیه بعد توبه را ذکر کرد. مستحضر هستید که توبه مثل بسیاری از فضایل الهی، هر کار خیری که انسان انجام می دهد، محفوف به دو کار از کارهای خداست: اول ذات اقدس الهی اضافه می کند و این شخص بیدار می شود. در خیلی از موارد است که خدا بیدار می کند، ولی شخص دوباره می خوابد. دوم اینکه فیض الهی این طور نیست که مخصوص گروهی باشد، او «دائمُ الفیض علی البریة» و «بَاسِطُ الْيَدَيْنِ بِالْعَطِيَّةِ» [۶] است، با دو دست باز کریمانه می دهد؛ منتها بعضی قبول می کنند و بعضی قبول نمی کنند، این طور نیست که او به یکی بدهد و به دیگری ندهد! پس او فیض را می دهد و فرد را بیدار می کند، یک؛ وقتی بیدار کرد، این شخص به راه می افتد، دو؛ وقتی به راه افتاد، بقیه راه را ذات اقدس الهی کمک می کند و او را به مقصد می رساند و روح و ریحان هم می دهد، این سه. تمام کارهای خیر انسان، محفوف به دو کار خیر پروردگار است. اینکه فرمود: «تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا» [۷] این توبه اول است، «تَابَ» یعنی «رَجَعَ». فیض الهی رجوع می کند و نصیب کسی می شود، بعد این شخصی که از فیض بهره بُرد، بیدار می شود و توبه می کند، بعد «يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ» [۸] تازه در بخش سوم که خدا تواب و توبه پذیر است توبه را قبول می کند، نفرمود: «يَقْبَلُ التَّوْبَةَ مِنْ عِبَادِهِ»، بلکه فرمود: «يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ»؛ با اینکه به حسب ظاهر باید گفته می شد «مِنْ عِبَادِهِ»! اگر کسی کار خیری انجام داد، خدا «يَقْبَلُ مِنْهُ»؛ اما اگر کمبود داشت چه؟ نقص داشت چه؟ فرمود با همه این نقص ها، خدا قبول می کند. این کلمه «عَنْ» برای تجاوز است، «يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ»؛ یعنی اگر کمبودی دارد، خدا باز می گذرد و از آن کمبود تجاوز می کند. این کلمه «عَنْ» با کلمه «مِنْ» خیلی فرق می کند. اگر کسی کاری باید انجام بدهد و صد درصد هم انجام داد، می گویند: «يَقْبَلُ اللَّهُ مِنْهُ» یا «تَقَبَّلَ اللَّهُ مِنْهُ»؛ اما اگر کمبود داشت چه؟ این جا جای «يَقْبَلُ مِنْهُ» که نیست! اگر کسی صد تومان بدهکار بود و هشتاد تومان یا پنجاه تومان داد، بقیه را چه کار کند؟ این «يَقْبَلُ مِنْهُ» نیست و او باید پنجاه تومان را تقبّل کند، اما چرا خدای سبحان به جای او، صد تومان را قبول می کند! معلوم می شود که تجاوزی هست، کرامتی هست! این جاست که فرمود: «يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ»، خدای ما چنین خدایی است! این جا خدا نمی گذارد که جامعه ناآرام شود؛ آن جا که مشکل هست، انسان باید آن را حلّ کند و آن جایی که مشکل نیست، باید شکر کند. این بخش کوتاهی بود درباره تمیم بحثها در آیه قبلی. پرسش: این مطلب درباره «حق الله» درست است، آیا «حق الناس» با توبه حلّ می شود؟ پاسخ: چرا! آن را هم در هر صورت موظف هستیم که انجام دهیم. اگر دست ما کوتاه باشد، ذات اقدس الهی عطا می کند و او را راضی می کند، ما هم از

خدا می‌خواهیم که او را راضی کند تا او از ما بگذرد. این راه باز است؛ اما البته مادامی که «حق الناس» بر عهده ماست و شخص در حال حیات است، ما موظف هستیم که او را راضی کنیم. قسمت ۱۸/حجرات/تسنیم

سوره مبارکه «قی» همان طوری که ملاحظه فرمودید گرچه اصول دین را به همراه دارد؛ ولی بخش اساسی آن نسبت به مسئله معاد است. شئون گوناگون مسئله معاد را ذکر فرمود، بعد فرمود یک انسان طاغی وقتی وارد صحنه قیامت می‌شود، به قرین خود که شیطان است اعتراض می‌کند؛ شیطان هم می‌گوید که من کاری جز وسوسه و دعوت نداشتم و هیچ حجت و سلطه‌ای بر تو نداشته و ندارم و تو «مختاراً» مرا انتخاب کردی. ذات اقدس الهی در آیه ۲۸ همین سوره مبارکه «قی» می‌فرماید که اینجا جای اختصاص نیست، اختصاص در حقیقت؛ مثل باب «افتعال» گاهی بین دو نفر است؛ مثل اختلاف؛ گرچه باب «افتعال» برای دو نفر نیست، آن بایی که برای دو نفر است باب «مفاعله و تفاعل» و اینهاست؛ ولی گاهی باب «افتعال» برای دو نفر هم می‌آید؛ مثل اختلاف، چون اختلاف حتماً با دو نفر است. اختصاص در آنجا راهی ندارد، مگر اینکه یک انسان جنگجو، یک انسان شرور، ملکات او در آنجا ظهور می‌کند، وگرنه آنجا جای دعوا و جای مخاصمه نیست، چون حق برای همه روشن است. وقتی حق روشن است جا برای اختلاف نیست تا کسی اختصاص کند؛ لکن ملکات اینها آنجا ظهور می‌کند؛ مثل اینکه در قیامت جا برای کذب نیست، فرمود: ﴿وَلَا يَكْتُمُونَ اللَّهَ حَدِيثًا﴾ [۱] روز قیامت چیزی مستور و مکتوم نیست: ﴿فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ﴾ [۲] ولی باز هم مشرک می‌گوید: ﴿مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ﴾ [۳] جدّ و کذب به‌طور جدّ متمسّی نمی‌شود؛ ولی یک آدم دروغگو که ملکه نفسانی او کذب شد، این در خواب هم که حرف می‌زند دروغ می‌گوید. انسان در زمان بیداری، زبان او در اختیار اراده اوست؛ ولی در خواب زبان او در اختیار ملکات نفسانی اوست؛ در عالم قیامت هم همین‌طور است. در اوایل سوره مبارکه «انعام» گذشت که اینها می‌گویند: ﴿مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ﴾؛ خدای سبحان هم به رسول خود می‌فرماید: ﴿انظُرْ كَيْفَ كَذَبُوا عَلَيَّ اَنْفُسِهِمْ﴾ [۴] کذب و بت‌پرستی آنها روشن است، عین آن عملشان الآن مجسم است و می‌بینند؛ اما عادت به کذب این است، عادت به اختصاص هم همین است، وگرنه در محکمه عدل، وقتی اعمال طرفین روشن است، جا برای اختصاص نیست، جا برای فریب و دروغ و امثال آن نیست. فرمود: ﴿لَا تَخْتَصِمُوا لَدَيَّ﴾ من همه حرف‌ها را به شما گفتم، اتمام حجت را کردم، حتی آنهایی هم که نمی‌پذیرفتند: ﴿مَعذِرَةً اِلَى رَبِّكُمْ﴾ [۵] انبیای من اینها را گفتند: ﴿لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَيَحْيِيَ مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ﴾ [۶] آن وقت ما چیزی را مکتوم و مستور و امثال آن نکردیم. عمده آن است که ما در سطح نظام هستی چند کار کردیم؛ آنها که منزه از تغییر و تبدل هستند «عند الله» هستند، چون ﴿مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ﴾ [۷] آنها که «عند الله» و ثابت هستند از آنها به عنوان ﴿اُمُّ الْكِتَابِ﴾ یاد کردیم که تغییر و تبدل در آنجا نیست، یک؛ آنها که در حوزه زمان و زمین هستند، در عالم حرکت و تغییرپذیر هستند، امور آنها را در کتاب محو و اثبات تنظیم کردیم: ﴿يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ اُمُّ الْكِتَابِ﴾ [۸] این حوزه زمان و زمین، قلمرو تغییر است و جای محو و اثبات است؛ دعا، صدقه و صلّه رحم، در اینجا

برای شفا، برای طول عمر و مانند آن اثر دارد. قطع رحامت و قطع کارهایی که واجب است: ﴿وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ﴾ [۹] عمر را کوتاه می‌کند، مال را کم می‌کند، این کم و زیاد در عالم حرکت و زمان است؛ اینها را هم گفتیم. وقتی این دو حوزه مشخص شد که کجا جای تغییر، توسل، شفاعت، دعا، صدقه و اینهاست و کجا جای اینها نیست و کدام عالم، جا برای تغییر نیست و در کدام عالم جا برای تغییر هست، وقتی این مجموعه را مشخص کردیم، گفتیم سنت الهی این است که کجا جای تغییر است و کجا جای ثبات است، کجا جای ﴿يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ﴾ است، کجا جای ﴿أَمْ الْكِتَابِ﴾ است و مانند آن. بعد می‌گوییم: ﴿وَلَنْ تَجِدَ لِسْنَةَ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَلَنْ تَجِدَ لِسْنَتَ اللَّهِ تَحْوِيلًا﴾ [۱۰] این با «لا»ی «نفی جنس» است، این نظام تغییرپذیر نیست. شفاعت حق است، توسل حق است، دعا حق است؛ اما یک قلمرو خاص دارد یک قضای «الَّذِي لَا يُرَدُّ وَلَا يُبَدَّلُ» [۱۱] آنجا جای تحویل نیست، بلکه ﴿مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ﴾؛ اما ﴿وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ﴾. وقتی قلمروها مشخص شد با «لا»ی نفی جنس در سوره مبارکه «فاطر» فرمود که ﴿وَلَنْ تَجِدَ لِسْنَةَ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَلَنْ تَجِدَ لِسْنَتَ اللَّهِ تَحْوِيلًا﴾؛ آیه ۴۳ سوره مبارکه «فاطر» این است: ﴿فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا سُنَّتَ الْأَوَّلِينَ فَلَنْ تَجِدَ لِسْنَتَ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَلَنْ تَجِدَ لِسْنَتَ اللَّهِ تَحْوِيلًا﴾ وگرنه تغییر و تبدیل او ﴿مُحَوَّلَ الْحَوْلِ وَالْأَحْوَالِ﴾ هست، ﴿مُقَلَّبَ الْقُلُوبِ وَالْأَبْصَارِ﴾ است، ﴿مُدَبَّرَ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ﴾ [۱۲] است؛ اما اینها در حوزه زمان و زمین است و در حوزه ماده و حرکت است؛ اما آنجا که ﴿أَمْ الْكِتَابِ﴾ است، تغییر و تبدیل نیست. درباره اصل خلقت نسبت به نظام کلی با «لا» نفی جنس فرمود: ﴿لَا تَبْدِيلَ لِمَا خَلَقَ اللَّهُ﴾؛ [۱۳] فرمود این نظام عوض شدنی نیست، نه من عوض می‌کنم، چون به احسن وجه آفریدم و نه دیگری عوض می‌کند، چون قدرت ندارد؛ لذا با «لا» نفی جنس فرمود این نظام عوض شدنی نیست، برای اینکه خدای سبحان ﴿أَحْسَنَ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ﴾ [۱۴] همان طوری که «کان» تامه را او آفرید: ﴿اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ﴾؛ «کان» ناقصه را به زیباترین وجه آفرید: ﴿أَحْسَنَ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ﴾ این برای «کان» ناقصه است، آن برای «کان» تامه که از این زیباتر ممکن نیست. حالا که از این زیباتر ممکن نیست، جای تغییر معلوم است، جای سواد معلوم است، جای توسل و دعا معلوم است، جای شفاعت معلوم است، «شفعاء» معلوم هستند، «مشفوع» له معلوم است، همه اینها که مشخص شد فرمود: ﴿وَلَنْ تَجِدَ لِسْنَةَ اللَّهِ تَبْدِيلًا﴾، ﴿وَلَنْ تَجِدَ لِسْنَتَ اللَّهِ تَحْوِيلًا﴾، ﴿لَا تَبْدِيلَ لِمَا خَلَقَ اللَّهُ﴾، این «لا» نفی جنس برای این است نه من عوض می‌کنم چون به احسن وجه آفریدم؛ نه دیگری عوض می‌کند چون قدرت ندارد. در قیامت هم فرمود اینجا جای مخاصمه نیست ما همه حرف‌ها را گفتیم حجت را هم تأمین کردیم شفاعت هم که حق است؛ اما ﴿فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ﴾ [۱۵] شفاعت شرایطی دارد این اصل کلی است شفیع باید مأذون باشد، بلکه اهل بیت مأذون هستند؛ اما «مشفوع» له باید «مرتضی المذهب» باشد: ﴿لَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى﴾؛ [۱۶] برابر ﴿وَرَضِيَتْ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾، اگر کسی ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ﴾ را نپذیرفت، ﴿أَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ﴾ را نپذیرفت، ﴿وَرَضِيَتْ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾ را نپذیرفت، «مرتضی المذهب» نیست. «مشفوع» له هم باید «مرتضی المذهب» باشد: ﴿وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى﴾ [۱۷] این یک اصل ثابت است؛ حالا اگر کسی مشرک بود، کافر بود، ملحد بود، توقع شفاعت داشت، این

اصل کلی است، فرمود ما همه را گفتیم: ﴿لَا تَخْتَصِمُوا لَدَى﴾، ﴿مَا يُبَدِّلُ الْقَوْلُ لَدَى﴾ اینجا جای تغییر و تبدیل نیست؛ پس اختصام آنها ظهور ملکات آنهاست. پرسش: ...؟ پاسخ: بله، این در محدوده خاص خود است: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ﴾ این هم هست؛ اما ﴿وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ﴾ [۱۸] آن هم هست؛ اما ﴿لَمَنْ يَشَاءُ﴾ مشرک، ملحد، کافر و امثال اینها محروم از مغفرت هستند، چون در دنیا هر کاری که ممکن بود کردند، راه برای بازگشت باز بود، خیلی‌ها یک «لا اله الا الله» و شهادت به رسالت دادند و مُردند و به بهشت رفتند. در صدر اسلام همین‌طور بود، براساس «الْإِسْلَامُ يَجِبُ مَا قَبْلَهُ». [۱۹] خیلی‌ها این‌طور بودند که محضر پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) شرفیاب شدند، معجزه حضرت را دیدند، اسلام را شناختند و اسلام آوردند و هنوز تکلیفی نیامده، روزه‌ای نیامده، حجی نیامده، زکات و خمسی نیامده و مُردند و وارد بهشت می‌شوند همه آنها بود؛ اما «الیوم»؛ یعنی معاد، کسی وارد صحنه معاد بشود با شرک، کفر و امثال آن در سوره مبارکه «سبأ» فرمود: ﴿فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ﴾، برای اینکه این «مشفوع له» شرط «مشفوع له» را باید داشته باشد و باید «مرتضی المذهب» باشد؛ اما این که نیست. فرمود همه حرف‌ها را ما گفتیم، اینجا جای این حرف‌ها نیست: ﴿لَا تَخْتَصِمُوا لَدَى وَ قَدْ قَدَّمْتُ إِلَيْكُمْ بِالْوَعِيدِ﴾، این دیگر اینجا جای تغییر و تبدیل و امثال آن نیست: ﴿مَا يُبَدِّلُ الْقَوْلُ لَدَى﴾، ما همه حرف‌ها را منظم‌اً گفتیم و با نظام احسن هم جهان را اداره کردیم؛ حالا شما دلتان می‌خواهد ما این نظام احسن را به هم بزیم! این که نمی‌شود: ﴿وَ مَا أَنَا بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ﴾. [۲۰] در پنج جای قرآن کریم کلمه «ظَلَّامٌ» به ذات اقدس الهی اسناد داده شد، ما «ظَلَّامٌ» نیستیم؛ یعنی اهل ظلم نیستیم. حالا این «ظَلَّامٌ» یا صیغه مبالغه است یا حرفه است. اگر ذات اقدس الهی بخواهد به احدی ظلم بکند چون عبد که نیست عبید هستند، به هر کدام از اینها یک مختصر هم ظلم بکند می‌شود «ظَلَّامٌ»، این یک؛ اگر این قضیه قضیه موجبه باشد بگویند «زید ظَلَّامٌ» یعنی «کثیر الظلم» است؛ اما اگر بگویند «زید لیس بظَلَّامٌ»؛ معنای آن این نیست: «لیس بظَلَّامٌ و لکنه ظالم» این کلمه که مفهوم ندارد. اگر موجبه باشد کثرت را می‌رساند؛ اما اگر سالبه باشد که کثرت را نمی‌رساند. قرائن دیگری مشخص می‌کند که ذات اقدس الهی اصلاً به هیچ وجه ظلم نمی‌کند. در سوره «کهف» فرمود: ﴿وَ لَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا﴾؛ این نکره در سیاق نفی است. هیچ کسی از طرف ذات اقدس الهی و از ناحیه او ظلم نمی‌بیند. در سوره مبارکه «یونس» در بخش‌های دیگر فرمود که اصلاً ذات اقدس الهی به کسی ظلم نمی‌کند، خدای سبحان ﴿لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئًا﴾؛ این «النَّاسُ» که همه را شامل می‌شود. آیه ۴۴ سوره مبارکه «یونس» این است: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئًا﴾؛ هم «النَّاسُ» عام است، هم «شئ» نکره در سیاق نفی است. به هیچ کس ظلم نمی‌کند، به هیچ اندازه ظلم نمی‌کند. شفاف‌تر از این در سوره مبارکه «نساء» است که می‌فرماید ذات اقدس الهی به احدی به مثقال ذره‌ای ظلم نمی‌کند: ﴿لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ﴾، اصلاً به اندازه ذره‌ای ذات اقدس الهی به کسی ستم نمی‌کند، آیه چهل سوره مبارکه «نساء» است: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ﴾، پس ﴿لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئًا﴾ داریم، در سوره «کهف» ﴿وَ لَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا﴾ را داریم، در آیه چهل سوره «نساء» ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ﴾ را داریم. پس ظلم «بالقول المطلق» از ذات

اقدس الهی منفی است؛ البته در خصوص معاد خصیصه‌ای هست؛ در دنیا ذات اقدس الهی به احدی ظلم نمی‌کند؛ اما ظلم در دنیا هست: «یظلم بعضهم بعضاً»؛ ولی در آخرت به نحو نفی جنس فرمود: ﴿لَا ظُلْمَ الْيَوْمَ﴾؛ [۲۱] امروز جای ظلم نیست؛ اما ذات اقدس الهی که منزّه از ظلم است به همین چند آیه‌ای که اشاره شد. عقلاً هم همین‌طور است، نقلاً هم همین‌طور است؛ دیگری هم قدرت تجاوز ندارد، آنجا که جای تکلیف نیست، یا قدرت داشته باشد به کسی ستم بکند نیست؛ لذا نفی جنس را به خود معاد اسناد داد، فرمود امروز جای ظلم نیست: ﴿لَا ظُلْمَ الْيَوْمَ﴾؛ مثل «لا کذب الیوم». پرسش: ...؟ پاسخ: جهنم هم که باشد هیچ کدام ظلم نمی‌کنند، هیچ کدام نسبت به دیگری ظلم نمی‌کنند؛ این فحش‌هایی که به هم می‌دهند، همان ظهور ملکات دنیاست که نسبت به هم بدرفتاری دارند؛ ﴿لَا ظُلْمَ الْيَوْمَ﴾ در جهنم هم هیچ کس بیش از اندازه استحقاق خود نمی‌سوزد؛ فرمود: ﴿جَزَاءٌ وَفَاقاً﴾ [۲۲] که قبلاً هم بحث شد. این ﴿جَزَاءٌ وَفَاقاً﴾ در قرآن کریم یک بار آمده و درباره خصوص کیفر تبهکاران است، نه درباره پاداش بهشتیان، این دو؛ و این ﴿وَفَاقاً﴾ معنای آن این نیست که به اندازه معصیت اینها ما اینها را کیفر می‌دهیم که دو طرف را نفی بکند: هم زیاده و هم نقیصه؛ بلکه ناظر به نفی زیاده است: ﴿جَزَاءٌ وَفَاقاً﴾؛ یعنی بیش از اندازه معصیت اینها ولو یک ذره ظلم نمی‌شود؛ اما کمتر می‌شود، عفو دارد، تخفیف دارد. اینکه فرمود: ﴿جَزَاءٌ وَفَاقاً﴾ تحدید آن نسبت به زائد از استحقاق است، نه مادون استحقاق. در قیامت اصلاً ظلم فرض ندارد، چون کسی کارهای نیست و کاری ندارد ﴿يَوْمَ لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِنَفْسٍ شَيْئاً﴾؛ همه برده حق هستند، صحنه قدرت، آن روز روشن می‌شود: ﴿وَالْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ﴾ بنابراین دیگران قدرت ندارند که نسبت به کسی تجاوز بکنند، آن روز به نحو سالبه کلیه یا نفی جنس ﴿لَا ظُلْمَ الْيَوْمَ﴾. قسمت ۱۴ / ق / تسنیم

#### تقوا

برّ و تقوا دو تا لفظ به یک معنا نیست که بشود مترادف. برّ یک معنا دارد تقوا یک معنا دارد. بین آنها خیلی یعنی خیلی فرق است به هر عمل خیر که نمی‌گویند برّ. این برّ یک تناسبی با برّ دارد؛ یک آدم تنگ‌نظری که چهار تا کار محدودی انجام می‌دهد، این حسن هست ثواب دارد، این برّ نیست. برّ آن دریادل و مشروح الصدّری است که مثل بیابان باز کار خیر می‌کند و گرنه کسی دست کسی را بگیرد که برّ نیست. اصلاً برّ تا با برّ؛ یعنی صحرای وسیع، دشت، تناسب نداشته باشد برّ نیست. ﴿وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ﴾ [۲] کذا و کذا و کذا و کذا. مگر هر کار خیری را می‌گویند برّ؟ اینها یک فقه اللغه یعنی فقه اللغه می‌خواهد! خیال می‌کنند برّ و تقوا و اینها کنار هم هست هر دو به یک معناست. بله! برّ در تقوا هست تقوا هم در برّ هست؛ اما فرق‌های فراوانی با هم دارند. تقوا که «تاء» آن اصلی نیست اصلش «وقوی» بود کاری که وقایه است جلوی معصیت را می‌گیرد آدم را حفظ می‌کند این را می‌گویند تقوا. اما آن کاری خیری که دریاگونه و دشت‌منش است، آن را می‌گویند برّ، ﴿وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ﴾ بکذا و کذا و کذا، دشتی کار خیر می‌کند، بیابانی کار خیر می‌کند، او را برّ می‌گویند. قسمت ۱۱ / مجادله / تسنیم

با اینکه قرآن ﴿هُدًى لِلنَّاسِ﴾؛ [۵] اما در سوره «بقره» فرمود: ﴿هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ﴾ [۶] چون اهل تقوا هستند که استفاده می‌کنند؛ وگرنه او ﴿هُدًى لِلنَّاسِ﴾ است. این هم «موعظه للناس» است؛ اما کسی که از این موعظه پند می‌گیرد مؤمن است. فرمود: ﴿يُوعِظُ بِهِ مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ﴾. وگرنه این موعظه است برای همه، هدایت است برای همه، نور است برای همه، مصباح است برای همه و مانند آن.

﴿ذَلِكُمْ يُوعِظُ بِهِ مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ﴾ و چون تعلیم و تزکیه در قرآن کریم کنار هم یاد شده است فرمود: ﴿وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا﴾، اگر کسی اهل تقوا باشد هرگز در کار نمی‌ماند. نه در شبهات علمی که حوزه و دانشگاه با آن روبه‌رو هستند می‌ماند، به هر حالیک راه حل پیدا می‌کند؛ یا خودش حل می‌کند یا هم‌بحثش حل می‌کند، یا استادش حل می‌کند، یا شاگردش حل می‌کند. خیلی از بزرگان گفتند که بسیاری از شبهات ما به وسیله شاگردان ما حل شد. طرزی سؤال کردند یا طرزی احتمال دادند، یا طرزی مطرح کردند که ما خودمان متوجه شدیم. خیلی از بزرگان در شرح حالشان آمده است. خدا به هر وسیله‌ای باشد این شبهه را حل می‌کند. این بیان نورانی حضرت که فرمود اگر کسی اهل تقوا باشد «مَخْرَجًا مِنْ شُبُهَاتِ الدُّنْيَا وَمِنْ غَمَرَاتِ الْمَوْتِ وَشَدَائِدِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ» [۷] همین است. اگر مشکل اقتصادی و اینها داشته باشد حل می‌شود. ممکن نیست کسی اهل تقوا باشد و بماند. این وعده الهی است و خدا ﴿لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ﴾، [۸] هیچ ممکن نیست خدا خُلف وعده بکند. اگر جامعه اهل تقوا باشد هیچ چیزی آن را از پا در نمی‌آورد. حضرت هم فرمود آیه‌ای نازل شده است که تمام مشکلات را حل می‌کند؛ منتها اینها بیراهه نروند. اینها که بیراهه نروند آن ذات اقدس الهی اینها را از هر خطری نجات می‌دهد.

﴿وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا \* وَ يَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ﴾ هست این سه قسمت است که فرمود: «مَخْرَجًا مِنْ شُبُهَاتِ الدُّنْيَا وَمِنْ غَمَرَاتِ الْمَوْتِ» در هنگام احتضار «وَشَدَائِدِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ.»

﴿وَوَيْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ﴾، به ما هم گفتند: «كُنْ لِمَا لَا تَرْجُو أَرْجَى مِنْكَ لِمَا تَرْجُو»؛ [۹] شما از راهی که امید ندارید امیدوارتر باشید تا موحدانه زندگی کنید. در این حدیث نورانی به سه آیه هم تمسک کردند، گفتند وجود مبارک موسای کلیم مثلاً به طمع نار رفت ولی نور نصیبش شد. او در کوه طور از راه دور ناری را دید. هوای سرد عائله هم همراه او گفت شما اینجا باشید بروم یک مقدار آتش بیاورم که گرم بشوید. این به امید نار رفت ولی نور وحی و نبوت نصیبش شد. آن بانوی سبأ به طمع کارهای سیاسی و موفقیت‌های سیاسی رفته نزد سلیمان (سلام الله علیه)، اسلام نصیبش شد گفت: ﴿وَأَسْلَمْتُ مَعَ سُلَيْمَانَ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ [۱۰] در خیلی از موارد بود که اینها به امید یا طمع چیز کمی رفتند ولی به چیز مهم‌تری نائل شدند. ساحران فرعون به طمع جایزه و به امید جایزه رفتند گفتند اگر شما پیروز شدید بر موسای کلیم (سلام الله علیه) فلان جایزه برای شماست اینها به طمع یا به امید جایزه

رفتند ولی نور اسلام نصیبشان شده است که اسلام آوردند گرچه شربت شهادت نوشیدند؛ لذا این یک اصل کلی در دین ماست که «كُنْ لِمَا لَا تَرْجُو لِمَا تَرْجُو» تا پیوند تقوا با غیب محفوظ باشد.

فرمود: ﴿وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا \* وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ﴾. گفتند این آیه در برابر آیه سوره مبارکه «طه» است. در سوره «طه» فرمود: ﴿وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي﴾، کسی از نام من و یاد من اعراض بکند، ﴿فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا﴾، [۱۱] «ضنک»؛ یعنی تنگ. این در سختی قرار می‌گیرد. ممکن است مال فراوانی دستش باشد اما همیشه گرفتار یا زندان است یا فراری است. اینکه از یاد خدا و نام خدا فاصله گرفته است در فشار است. آنکه به نام خدا و یاد خداست در فراخ است. ﴿مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا \* وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ﴾، در قبالش: ﴿وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا﴾. این ممکن است خیلی چیز داشته باشد؛ اما ناچار است فرار کند یا ناچار است مخفیانه زندگی کند یا گرفتار فقر توانفرساست یا گرفتار داشتن و بیچارگی و بدبختی است. قسمت ۵/اطلاق/تسنیم

پیغمبر جان جهان به فدای او! این را سستی نقل کرد، شیعه نقل کرد؛ فرمود من آیه‌ای بلدم اگر مردم این کار را بکنند راحت دنیا و آخرت‌اند. من یک آیه‌ای بلدم، من یک آیه‌ای بلدم، این را مکرر می‌گفت. آن کدام آیه است؟ همین آیه محل بحث که ﴿وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا﴾، فرمود اگر کسی باتقوا باشد هیچ مشکلی ندارد. الآن این مشکل جامعه ما یا به خاطر احتکار بود، یا به خاطر اختلاس بود یا به خاطر نجومی بود، یا به خاطر سکه خریدن بود، یا به خاطر ارز خریدن بود، همه اینها خلاف شرع بود. چیزی هم در این مملکت کم نیست همه چیز هست. چرا این قدر گرانی تحمیل بشود بر یک طبقه‌ای؟ چرا این ظلم را ما تحمل بکنیم؟ بیگانه نقشش بی‌اثر نیست، اما درون برای اینکه تقوا در کار نیست. فرمود شما راه کسی را نبندید، بیراهه نروید ممکن نیست خدا شما را تنها بگذارد، ﴿وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا﴾. از این قرآن راستگوتر! ما حرف این را گوش ندهیم، پس حرف چه کسی را گوش بدهیم؟ فرمود شما اگر بیراهه نروید، به دنبال حرام نروید، هرگز نمی‌مانید. اگر اهل حوزه و دانشگاه باشد، هیچ شبهه‌ای برای او نمی‌ماند «مِنْ شُبُهَاتِ الدُّنْيَا». [۲۶] شبهات علمی نمی‌ماند، شبهات مالی نمی‌ماند، مشکلات سیاسی نمی‌ماند. ﴿وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا﴾، «مِنْ شُبُهَاتِ الدُّنْيَا» «وَمِنْ عَمَرَاتِ الْمَوْتِ» در هنگام فشار مرگ مشکلی ندارد.

آدم وقتی دو سال در این خانه بود حالا اثاث‌کشی می‌خواهد بکند، می‌بیند که متأثر است، برای اینکه با این خانه انس گرفته است. حالا شصت سال هفتاد سال ما با این پیکر انس گرفتیم حالا می‌خواهیم این را رها کنیم، چه در می‌آید؟ مگر فشار مرگ آسان است؟! حضرت فرمود اگر کسی باتقوا باشد راحت جان می‌دهد. ما می‌خواهیم راحت زندگی کنیم، نمی‌خواهیم اشرافی زندگی کنیم، اینها راهش است. فرمود: «مِنْ شُبُهَاتِ الدُّنْيَا وَ مِنْ عَمَرَاتِ الْمَوْتِ»، و از آن مسائل برزخی که امیدواریم خدا همه ما را حفظ کند.



۹- لایز مهی یکتا پرستی، توکل به خداوند یکتاست. اَللّٰهُ لَا اِلٰهَ اِلاَّ هُوَ وَ عَلَى اللّٰهِ فَلْيَتَوَكَّلِ ...

۱۰- نشانه ایمان واقعی، توکل بر خداست. «وَ عَلَى اللّٰهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ»

۱۱- در همه امور باید به خداوند توکل نمود. «فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ» به صورت مطلق آمده است.

تفسیر نور - محسن قرائتی / تغابن قسمت ۹ / تفسیر نور

﴿خَيْرًا لِّأَنْفُسِكُمْ وَ مَنْ يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾، تقوا دو قسم است: یک سلسله تقوای عادی است که انسان از گناه ظاهری پرهیز می‌کند، یک سلسله تقوای روانی است که در درون این اوصاف زشت را آدم برمی‌دارد. ﴿مَنْ يُوقَ﴾ از همان فعل «وقی، یقی» است، تقوا هم از همان فعل «وقی، یقی» است. «تاء» تقوا تبدیل شده از «واو» است، اصل آن «وقوی» بود بعد شده «تقوی»؛ نظیر ﴿ثُمَّ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا تَتْرًا﴾ [۲۵] که اصلش «وترا» بود و متواتر بود و اینها بود، بعد شده «تترا». متواتر هم از «وتر» است. این تقوا از «وقی» است. این ﴿يُوقَ﴾ از باب «وقی، یقی» است. فرمود آن کسی که تقوای نفسانی داشته باشد خودش را از این بخل نجات بدهد. «شُحَّ» یعنی بخل. این یک دشمن درونی است که دم دست شماست. در سوره مبارکه «نساء» آیه ۱۲۸ فرمود: ﴿وَ أَحْضِرَتِ الْأَنْفُسُ الشُّحَّ﴾، «شُحَّ»؛ یعنی بخل. بخل کجاست که ما با آن مبارزه بکنیم؟ دم دست جان شما است. همین که می‌خواهید نفس بکشید آنجا جای بخل است. می‌خواهی فکر بکنی آنجا جای بخل است. آن ته ذهن شما نیست، ته نفس نیست. ﴿وَ أَحْضِرَتِ الْأَنْفُسُ الشُّحَّ﴾، شح را دم دست شما گذاشتند، هر قدمی بخواهید بردارید جلوی شما را می‌گیرد. یک وقت است که صفتی است که آن آخرهای نفس است این اوایل جلوی آدم را نمی‌گیرد؛ اما نه همین که آدم می‌خواهی نفس بکشی بخل می‌آید جلو. می‌خواهی سلام بکنی، می‌گویدی او باید سلام بکند! این همه فضیلت برای آن هست چرا او سلام بکند؟ این غرور نمی‌گذارد. در ارفاق این بخل نمی‌گذارد، در رعایت کردن ادب اجتماعی این بخل نمی‌گذارد. همین دم دست است همین سنگر جلو است. بعضی از اوصاف ردیله هستند که وسط‌های نفس میباشن یا آن آخرها مزاحمت می‌کنند؛ اما این هم دم دست است تا آدم می‌خواهد وارد بشود این بخل جلوی او را می‌گیرد. ﴿وَ أَحْضِرَتِ الْأَنْفُسُ الشُّحَّ﴾، اینجا در دو بخش دیگر قرآن این تعبیر ﴿وَ مَنْ يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ است که «قسمت ۷/ تغابن/تسنیم»

﴿وَ لَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا﴾ [۲۷] ما این طور نیستیم که به کسی ستم بکنیم. هر کسی کار خیری کرد، ما جواب او را می‌دهیم. ما اهل تقوا هستیم. این دعاها چندگانه‌ای که در نماز عید فطر، نماز عید قربان گفته می‌شود که او اهل تقواست، اهل مغفرت است، همین

است. در مقام فعل تمام کارهای او عدل محض است، تمام کارهای او تقوای محض است، تمام کارهای او خیر محض است. اصلاً خدا شر ندارد. جهنم عدل محض است. انتقام‌گیری، به عدل رفتار کردن، این - معاذالله - نقص است یا رحمت است؟ اصلاً در صدر و ساقه عالم هیچ‌جا جای غضب نیست. اگر غضبی هست، غضب نسبی است نه نفسی. جهنم اگر نباشد این صدام‌ها چگونه انسان رنج اینها را تحمل بکند؟ این عدل محض است، عدل محض رحمت است. او اهل تقواست، او اهل خیر است. شما هم «تَخَلَّقُوا بِأَخْلَاقِ اللَّهِ»، [۲۸] اینها را در فصل سوم با ما حرف می‌زنند؛ لذا فرمود شما نذر دارید، بله! یمین دارید، بله! در بین ما هم همین طور است، ما طلبه‌ها و روحانیون اینها را داریم؛ اما آن سومی را نداریم، این در کتاب فقهی ما سه یعنی سه! ما سه تا کتاب فقهی داریم «العهد، الیمین، النذر»، ما نذر و یمین را می‌فهمیم که کجا نذر می‌کنند، که حنث نذر شود، چه می‌شود؛ اما عهد نداریم. عهد یعنی چه؟ یعنی بیا با من عهد ببند، من طرف عهد تو هستم. این رساله عهد یعنی عهد! یمین یعنی چه؟ نذر یعنی چه؟ تعهد است. انسان باید کفاره بپردازد. «العهد، الیمین، النذر» این سه تا کتاب از کتاب‌های فقهی است که در همه کتاب‌های فقهی ما هست. ما نذر را بلد هستیم، یمین را بلد هستیم، سوگند یاد می‌کنیم؛ اما عهد نداریم. با چه کسی عهد ببندیم؟

بعضی از بزرگان که مواظب کارشان بودند، رساله‌ای دارند که من با خدا عهد بستم، عهد کردم که حرف لغو نزنم، شوخی نکنم، آبروی کسی را نبرم، عهد کردم که پُر خوری نکنم، نه نذر و نه یمین! آنها چیزی دیگر است. سومی یعنی سومی! این کتاب سوم از سه کتاب فقهی کنار هم است. خدا گفت با من عهد ببندید، من طرف عهد شما می‌شوم، مگر چه می‌شود؟ عهد کردم «که چرا گوش به نادان نکنم»، [۲۹] با خدا عهد بستم. این بزرگان رساله نوشتند که من با خدا چگونه عهد کردم؛ مثل اینکه با دیگری عهد می‌کند، معامله می‌کند، خرید و فروش می‌کند، با خدا هم، این خداست! این قدر فیضش را، فوزش را، فعلش را، تنزل می‌دهد، تنزل می‌دهد تا با ما طرف عهد می‌شود. یمین این است که ما به نام او سوگند یاد می‌کنیم که فلان کار را نکنیم. نذر هم این است که می‌گوییم «لله علی» که مثلاً کار خیر بکنم؛ اما عهد یعنی یک طرف عهد من این است، یک طرف عهد هم اوست. با او عهد می‌بندم که بی‌جا شوخی نکنم! با او عهد می‌بندم که حرف زائد نزنم! با او عهد می‌بندم که پُر خوری نکنم. به هر حال این معده که هر چه جا دارد، ما نباید به او بدهیم. هر اندازه که غذا می‌خواهد. الآن ماه مبارک رمضان در پیش است، شما از همه محققان سؤال بکنید، این بدن بیش از دو بار غذا شب و روز نمی‌خواهد! آن وقت عزا می‌گیرند که چقدر غذایمان کم می‌شود! این ماه مبارک رمضان ضیافت الهی است. عهد کردم پُر خوری نکنم. عهد کردم که حرف‌های زائد نزنم. این عهد است. قسمت / ۶مدثر / تسنیم

﴿قُمْ فَأَنْذِرْ \* وَرَبِّكَ فَكَبِّرْ﴾، این طور است. ﴿وَثِيَابَكَ فَطَهِّرْ﴾؛ جامه پاک در بر کن. این لباس تقوایی که در قرآن آمده است که لباس تقوا خیر است، البته طهارت ظاهری هم معیار هست، آدم لباس را باید پاک بکند، اینها سرجایش محفوظ است؛ اما جامه تقوا در بر کردن، لباس پاک پوشیدن که حافظ طهارت انسان باشد، همین است. ﴿ثِيَابَكَ فَطَهِّرْ﴾؛ جامه پاک بپوش، همین لباس تقواست. مگر

نمی‌خواهی قول ثقیل را تلقی کنی؟ یک؛ مگر نمی‌خواهی قول ثقیل را پیاده کنی، جاهلیت را به عقلانیت تبدیل کنی، دو؛ ﴿وَتِيَابِكَ فَطَهَّرُ﴾. این کار را انجام بده، اینها را همین که حضرت رفت بخوابد، این آیات نازل شد که برنامه تو این است. این خودسازی است.

قسمت ۱/مدثر/تسنیم

فرمود برای اینکه این قول ثقیل را خوب تحمل کنی، ﴿قَمِ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا﴾. وجود مبارک امام عسکری (صلوات الله و سلامه علیه) این بیان نورانی از آن حضرت است که فرمود همه به هر حال باید «سیر إلى الله» بکنند؛ ولی یک آدم پیاده و بی‌زاد این در راه می‌ماند و «ابن السبیل» می‌شود. زاد این راه تقوا هست. ﴿تَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى﴾؛ [۱۶] اما در سفر دور، تنها زاد کافی نیست، یک مرکب می‌خواهد. زاد و راحله، زاد و راحله یعنی این. تقوا این است که آدم خلاف نکند، نه بیراهه برود، نه راه کسی را ببندد، واجبات را انجام بدهد و محرمات را ترک است مکروهات را هم بتواند ترک کند؛ اما اینها زاد است توشه است. آن که راحله است، مرکب است، زود می‌برد، آن محبت است که «هَلِ الدِّينُ إِلَّا الْحُبُّ»، این محبت «الله» که نه «خَوْفًا مِنَ النَّارِ» [۱۷] است، نه «شَوْقًا إِلَى الْجَنَّةِ». طبق بیان نورانی حضرت امیر (سلام الله علیه)؛ بلکه «حبا لله» [۱۸] است، این مرکب است. قسمت ۲/مزمّل/تسنیم

این مرکب را وجود مبارک امام حسن عسکری (علیه السلام) فرمود در نماز شب پیدا می‌شود. این از غرر بیانات آن حضرت است که فرمود: «إِنَّ الْوُصُولَ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ سَفَرٌ لَا يُدْرَكُ إِلَّا بِامْتِنَاءِ اللَّيْلِ»، [۱۹] «إِمْتِنَاءٌ» که باب افتعال است، «إِمْتِنَاءٌ»؛ یعنی «أَخَذَ الْمَطِيئَةَ»، «مَطِيئَةٌ»؛ یعنی مرکب راهوار. آن مرکب برو را می‌گویند «مَطِيئَةٌ». حضرت فرمود اگر کسی خواست «إِلَى اللَّهِ» سفر کند، مرکب می‌خواهد. مرکب راهوارش هم نماز شب است: «إِنَّ الْوُصُولَ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ سَفَرٌ لَا يُدْرَكُ إِلَّا بِامْتِنَاءِ اللَّيْلِ». این بیان نورانی حضرت امام عسکری (صلوات الله علیه) از همین آیه گرفته شده است از سیره پیغمبر گرفته شده است، برای اینکه خدای سبحان می‌فرماید اگر می‌خواهی قول ثقیل را دریافت کنی، باید نماز شب بخوانی. روز درست است سبح طویل دارد؛ ولی جا برای حشر با مردم است، نه «إِنْقِطَاعَ إِلَى اللَّهِ». بتول شدن اختصاص به زن ندارد؛ یعنی منقطع از غیر خداست.

این تبّتل مختص کسی است که از غیر قطع علاقه کرده است نه قطع توجه. او در عین حال که مسئول است، جامعه را می‌پروراند؛ ولی توجهی به آنها ندارد. نه از اقبال آنها و نه از إدبار آنها نه سودی می‌برد نه رنجی دامنگیرش می‌شود، فرمود اینها را رها کن. ماه شعبان ماه تبّتل است، ببینید این «مناجات شعبانیه» که ائمه (علیهم السلام) با این «مناجات شعبانیه» مأنوس بودند و به شاگردانشان هم اجازه دادند. قسمت ۲/مزمّل/تسنیم

در سوره مبارکه «طلاق» هم این قسمت را فرمود: ﴿وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا \* وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ﴾، [۲۲] البته آن یک ایمان کامل را هم می‌طلبد. کافی می‌دانید از کتابها شیرین ماست بعد از نهج البلاغه حضرت امیر؛ گرچه آن هم همه کلمات

ائمه(عليهم السلام) هست. این جلد هشت کافی خیلی شیرین است! در جریان تبعید به ربه، عثمان گفت کسی حق ندارد او را بدرقه کند؛ ولی حضرت امیر و حسنین(سلام الله عليهم اجمعین) اعتنا نکردند و تا «ثنیة الوداع»، مرز وداع مدینه اباذر را بدرقه کردند [۲۳] - نمی دانم شما ربه تشریف بردید یا نه؟ - ربه یک روستای مخروبه کوچک بین مکه و مدینه است، الآن خبری نیست چه رسد به آن وقت! آنجا یک چاه مختصری داشت. به اباذر گفتند که به هر حال هر جا بروی خدا هست و این چهار تا بز هم بیشتر نداشت. وجود مبارک حضرت امیر بیانی فرمود، امام حسن بیانی فرمود، اباذر در جواب اینها این مطلب را ظاهراً عرض کرد، فرمود من مؤمن هستم، معتقد هستم که اگر کلّ زمین مثل فلز شود که چیزی از زمین نروید و قطره‌ای از آسمان نبارد، خدا می‌تواند بنده‌اش را اداره کند. گفت من با این ایمان دارم می‌روم. در حضور معصوم این را گفته. آن برای اوحدی از مردم است و همین‌طور هم بود؛ یعنی تا آخر همین‌طور بودند. حالا اینها جزء اوحدی است، دست ما به اینها نمی‌رسد؛ ولی منظورم این است که این را قرآن تربیت کرده، حالا به آن حد مقدور خیلی از ما نیست؛ ولی فرمود اگر کسی بی‌راهه برود همیشه در فشار است و اگر به راه باشد همیشه در راحتی است: ﴿وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا \* وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ﴾؛ اما نگاه کنید، درباره نوح(سلام الله علیه) حرفی خدا زد؛ یعنی اول تا آخر قرآن را شما بگردید، این اجلال - نه تجلیل - این اجلال و تکریمی که ذات اقدس الهی از نوح به عمل آورد، از هیچ پیغمبری نکرد. درباره همه انبیا نسبت به موسی، نسبت به هارون(سلام الله علیهما) دارد: ﴿سَلَامٌ عَلٰی مُوسٰی وَ هَارُونَ﴾، [۲۴] «سلام علی کذا و کذا»؛ اما درباره نوح دارد: ﴿سَلَامٌ عَلٰی نُوحٍ فِی الْعَالَمِیْنَ﴾، [۲۵] این ﴿فِی الْعَالَمِیْنَ﴾، فقط مخصوص وجود مبارک نوح است؛ یعنی درود جهانی تا جهان هست سلام بر نوح، چون تقریباً ۹۵۰ سال تلاش و کوشش کرد. خیلی حرف است، این کلمه ﴿فِی الْعَالَمِیْنَ﴾، در قرآن فقط درباره نوح(سلام الله علیه) آمده است، با اینها ساخت. فرمود کلّ زمین را خدا آفرید، آسمان را هم خدا آفرید، منظم آفرید: ﴿یُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَیْكُمْ مِدْرَارًا﴾؛ باران کافی می‌فرستد. بی‌راهه نروید، کار نکنید، استقلال داشته باشید، آقای خودتان باشید، این چوب‌ها و صنم‌ها و وثن‌ها را ذبح کنید. اینهایی که غیر منصرف‌اند تنوین ندارد، آنهایی که منصرف هستند، تنوین دارد. اینکه فرمود دنبال اینها نروید: ﴿وَمَكْرُوهًا مَّكْرًا كَبْرًا﴾، «کَبَار» صیغه‌اش صیغه جمع نشان می‌دهد؛ ولی مفرد است. فخر رازی می‌گوید که اینها سه تا کلمه‌اند که «کبیر و کبار و کَبَار» درجات «کَبَر» فرق می‌کند. «عظیم و عظام و عظام». «جمیل و جَمَال و جَمَال». اینها را فخر رازی می‌گوید این سه تا کلمه برای سه مرحله است. «کبیر، کَبَار» - که بی‌تشدید است، این «کَبَار» مفرد است، جمع نیست. وزن جمع دارد؛ ولی مفرد است. مکر کبیر کردند، چرا؟ برای اینکه شرک را آوردند در برابر توحید، فخر رازی می‌گوید که همین دلیل است که علم کلام «افضل العلوم» است، برای اینکه چیزی که مانع علم کلام می‌شود، مانع معرفت حق می‌شود، مکر کَبَار است، بدترین مکر است. این مکر کَبَار چه بود؟ گفتند که این بت‌ها را تنها نگذارید: ﴿وَقَالُوا لَا تَذَرُنَّ آلِهَتَكُمْ﴾ به طرف عموم، مخصوصاً این چند بت: ﴿وَلَا تَذَرُنَّ وُدًّا﴾، که وُد هم این قدر بود تا جاهلیت هم عمرو بن عبدود هم

بود. در زرتشتی‌ها ایران قبلاً می‌گفتند مهرداد، بعد هم گفتند خداداد مطرح شد. مهرداد و شمس‌داد و اینها کنار رفت. قسمت ۵/  
نوح/ تسنیم

از شما چه می‌خواهم؟ دستور الهی چیست؟ اول: ﴿أَنْ اَعْبُدُوا اللَّهَ﴾؛ موحد باشید. مسئله الحاد و شرک و اینها را بگذارید کنار. بعد اصل عبادت که شد، چون در روایات است که «التَّقَى رَيْسُ الْاُخْلَاقِ»، [۹] اولین حرف اخلاق را تقوا می‌زند.

تقوا این است که آدم سپری داشته باشد، چون این «تاء» تقوا که جزء کلمه نیست. اصل این کلمه «وقوی» است، چون باب «وقی» است، «وقی» یعنی خودش را حفظ کرده است. این «واو» که حذف شد و آن «تاء» به جای این نشست، شده تقوا. وگرنه «تاء» تقوا جزء کلمه نیست. «وقوی»؛ یعنی «وقایه». سپر را می‌گویند «وقایه». کسی که سپر دستش است، می‌خواهد نسوزد و خطر به او نرسد، می‌گویند تقوا دارد؛ یعنی «وقایه» دارد، یعنی سپر دستش است.

اینکه دارد «الصَّوْمُ جُنَّةٌ مِنَ النَّارِ»، [۱۰] «جُنَّةٌ»؛ یعنی سپر. «مِجَنٌّ وَ جُنَّةٌ» اینها نام سپر است. کسی که سپر دارد، از آتش محفوظ است، «الصَّوْمُ جُنَّةٌ مِنَ النَّارِ»، فلان عبادت «جُنَّةٌ مِنَ النَّارِ»، فلان عمل خیر «جُنَّةٌ مِنَ النَّارِ». اینها سپر آتش است. اگر کسی با تقوا باشد، وقایه دارد، سپر دارد، نمی‌سوزد. این اصل کلی بعد از آن توحید است، البته جزئیاتی دارد، مسائل شخصی دارد، یک نظام حکومتی رهبر می‌خواهد، با چه کسی صلح کنند، با چه کسی بجنگند، چه وقت صلح کنند، چه وقت جنگ کنند، نظام تجاری آنها، اقتصادی آنها، سیاسی آنها، روابطشان اینها، یک رهبر می‌خواهند، آن رهبر را فرمود: ﴿وَ اَطِيعُوا﴾.

مسئله اینکه ذات اقدس الهی در قرآن فرمود: ﴿فَلَا وَ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ﴾، [۱۱] تمام جزئیات را که قانون اساسی بیان نمی‌کند. مسائل شخصی را، مسائل جزئی را امام و پیغمبر تعیین می‌کنند؛ لذا فرمود: ﴿اَطِيعُوا اللَّهَ وَ اَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ اُولَى الْاَمْرِ مِنْكُمْ﴾؛ [۱۲] اما حالا این تثلیث را می‌فرماید سامان می‌دهد. درست است که می‌گوییم: ﴿اَطِيعُوا اللَّهَ﴾، یک؛ ﴿وَ اَطِيعُوا الرَّسُولَ﴾، دو؛ ﴿وَ اُولَى الْاَمْرِ﴾، سه؛ اما همین آیه نورانی که صدر آن مثلث است، وسط آن مُثَنَّى است، ذیل آن توحید است. فرمود: ﴿اَطِيعُوا اللَّهَ وَ اَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ اُولَى الْاَمْرِ مِنْكُمْ﴾؛ اما حسابتان جمع باشد که سه تا مرجع ما نداریم. دومی و سومی هم به اولی برمی‌گردد. این صدر آیه مثلث است: ﴿اَطِيعُوا اللَّهَ وَ اَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ اُولَى الْاَمْرِ مِنْكُمْ﴾. بعد فرمود چه کسی موفق است که اینها را اطاعت کند؟ ﴿فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ الرَّسُولِ﴾، اگر در این سومی که «اولی الامر» است، اختلاف کردید یا در موارد دیگر، مرجع دو تا هستند، مرجع «اولی الامر» نیست. مرجع خداست و پیغمبر، ﴿فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ الرَّسُولِ﴾، باز اینجا سؤال هست که رسول مطاع بالذات است؟ فرمود نه. اول تثلیث، بعد تثنیه، در ذیل آن توحید است. فرمود درست است رسول را باید اطاعت کنید؛ اما حرف اول و آخر را خدا می‌زند: ﴿بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ﴾. [۱۳] اصلاً سخن از رسول نیست.

این مبدأ و معادند که حیات معنوی انسان را تأمین می‌کنند. فرمود انسان سالک است، به هر حال نیاز به راه دارد؛ آن راه باید مستقیم باشد که اگر کسی وارد آن راه شد به مقصد برسد. مقصد هم لقای الهی است و این سفر بدون ره‌توشه و راحله ممکن نیست. زاد این سفر، خوردن و نوشیدن و آشامیدن نیست؛ زاد این سفر، فقط پرهیزکاری است که فرمود: ﴿تَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى﴾ [۱] پس تنها ره‌توشه این سفر تقواست. البته سفرهای طولانی راحله‌ای هم لازم دارد، سفر اگر نزدیک باشد؛ «قرب الوصول» باشد، همان ره‌توشه کافی است و اگر طولانی باشد، بدون راحله دشوار است، گرچه رفتنی است؛ ولی سخت است. آن بیان نورانی امام حسن عسکری (سلام الله علیه) که فرمود: «إِنَّ الْوُصُولَ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ سَفَرٌ لَا يُدْرَكُ إِلَّا بِامْتِطَاءِ اللَّيْلِ» [۲] همین است. «امتطاء» باب افتعال یعنی «اخذ المطيئه». مطیئه آن مرکب راهوار را می‌گویند. فرمود وصول «الی الله» یک سفر طولانی است، بدون مرکب راهوار میسور نیست و آن مرکب نماز شب است: «إِنَّ الْوُصُولَ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ سَفَرٌ» که «لَا يُدْرَكُ إِلَّا بِامْتِطَاءِ اللَّيْلِ».

گاهی ممکن است بعضی‌ها «ابن السبیل» باشند، در راه بمانند، نیازمند به کمک باشند؛ ولی اگر کسی بخواهد این راه طولانی را با کوشش خود به عنایت الهی به سر ببرد، تقوای عام از یک طرف و نماز شب که همان تقوای خاص است از طرف دیگر، آن یکی می‌شود زاد، این یکی می‌شود راحله. البته برخی‌ها گفتند که انجام وظایف زاد است، محبت راحله است، آن هم درست است.

در این بخش فرمود بعضی‌ها بی‌راهه می‌روند، بعضی‌ها ﴿عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ هستند. آنها که بی‌راهه می‌روند؛ یعنی می‌گویند: «حسبنا العقل»، ما اندیشه‌مان کافی است یا می‌گویند: ﴿أَرَأَيْتُمُ اللَّهَ جَهْرَةً﴾ [۳] یا می‌گویند: ﴿لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَرَى اللَّهَ جَهْرَةً﴾ [۴] می‌گویند معرفت‌شناسی ما به حسّ و تجربه حسّی است. ما چیزی را که ببینیم، باور داریم و چیزی را نبینیم، باور نداریم. آن که معرفت‌شناسی او حسّی است، یک امر غیر حسّی را که درک نمی‌کند؛ لذا باور هم ندارد؛ لذا تنها چیزی که اینها می‌پذیرند «یؤمنون بالشّهاده» است، ﴿يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ﴾ نیست. خدا و اوصاف خدا و معاد و وحی و نبوت که امر غیر حسّی است، باور ندارند. فرمود اینها فقط خود را می‌بینند و زمین را می‌بینند: ﴿يَمْشِي مُكِبًّا عَلَى وَجْهِهِ﴾، همین‌طور به پشت افتاده، دارند راه می‌روند. این به مقصد نمی‌رسد. این کلمه ﴿أَهْدَى﴾ به معنی افعال تفضیل نیست، افعال تعیینی است؛ یعنی این شخص به هدایت نزدیک است یا کسی که دو فضیلت را داراست: یکی حُسن فعلی، یکی حُسن فاعلی. یکی آدم معتقدی است، راهرو خوبی است، یکی هم راه خوبی را انتخاب کرده است، ﴿أَمَّنْ يَمْشِي سَوِيًّا﴾، یک؛ ﴿عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾، بعضی‌ها راهروی خوبی هستند؛ اما نمی‌دانند کجا راه بروند؟ آن مقدس بی‌درک هر چه به او بگویی، عمل می‌کند؛ اما نمی‌داند چه چیزی را عمل بکند! جاهل متّهتک هم مشکل علمی دارد هم مشکل عملی؛ اما مقدس بی‌درک آن متنسک بی‌درک، این حُسن فعلی دارد؛ ولی حُسن فاعلی ندارد. هر چه شنید را عمل می‌کند؛ اما حالا

حرف چه کسی را باید بشنود و چه چیزی را باید عمل بکند، آن در اختیارش نیست. این دو تا قید که حُسن فعلی و حُسن فاعلی، آدم خوب و کار خوب، آدم مستقیم، در راه مستقیم، ﴿سَوِيًّا﴾، یک؛ آدم معتدلی است. ﴿عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾، دو. یک آدم معتدل خوش فکر، راهرو و چابک، در صراط مستقیم هم هست. هدایت فقط برای اینهاست که این ﴿أَهْدَى﴾ به معنای افعال تفضیلی نیست، به معنای افعال تعینیه است. قسمت ۱۲ / ملک / تسنیم

## توسل

در این صحنه، ذات اقدس الهی فرمود: شافعین در عالم فراوان هستند، این همه انبیا این همه اولیا، این همه ائمه (علیهم السلام) اینها شافع هستند. شفاعت هم می کنند؛ اما اینها از شفاعت شافعین بهره نمی برند، برای اینکه مشفوع له باید «مرتضی المذهب» باشد: ﴿لَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى﴾، [۲۱] کسی که «مرتضی المذهب» است؛ یعنی دین خداپسند دارد، اگر مشکلی داشته باشد، مشمول شفاعت است. آن دین خداپسند چه دینی است؟ این همان دین ﴿رَضِيَتْ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾ است که ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَّمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيَتْ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾، [۲۲] این دین خداپسند است. این دین خداپسند را اگر کسی داشته باشد، اگر چهارجا مشکل داشته باشد، مشمول شفاعت است؛ اما اگر کسی نه، اصلاً زیر همه این حرفها را بزند، دیگر ﴿فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ﴾. قسمت ۶ / مدثر / تسنیم

فرمود: ﴿قُلْ إِنَّمَا أَدْعُوا رَبِّي وَ لَا أُشْرِكُ بِهِ أَحَدًا﴾، این رابطه من با خداست. ﴿قُلْ إِنِّي لَا أُمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَ لَا رَشَدًا﴾، من مشکل شما را حل نمی کنم، هر کسی باید مشکل خودش را حل کند. حالا مسئله توسل و شفاعت و اینها هم در کنار آن اشاره خواهد شد. فرمود من مشکل شما را حل نمی کنم، هر کسی باید مشکل کار خود را حل کند، این دو؛ کسی هم مشکل مرا حل نمی کند غیر از خدا: ﴿قُلْ إِنِّي لَنْ يُجِيرَنِي مِنَ اللَّهِ أَحَدٌ﴾، این سه اصل توحیدی است. من غیر او را نمی خواهم، من و مانند من مشکل شما را حل نمی کنیم، وقتی من نتوانم مشکل شما را حل کنم، دیگری یقیناً مشکل شما را نمی تواند حل کند. هر کسی مشکل خود را خودش باید حل کند. ما کمک می خواهیم، نه اینکه با دست خالی بگویید آمدیم همه را تو بده. اینکه نشد، ما مکلف هستیم. ما شفیع می خواهیم، «شفیع»؛ یعنی جفت. اگر کسی یک عدد بیاورد، می گوید دومی را شما بده، می شود شفیع. اما با دست خالی برود که شفیع نیست. شما در بحث های اصولی یا غیر اصولی می گویند این حرف، حرف علمی نیست، چون مشفوع به برهان نیست. این اصطلاحی است که معمولاً در کتاب های اصولی هست، مشفوع به برهان نیست؛ یعنی چه؟ یعنی یک ادعای تکی است. اگر کسی ادعا داشته باشد، در کنارش دلیل باشد، این وتر نیست، این شفع است. این ادعا این هم دلیل! اما اگر یک ادعای خالی داشته باشد، می گویند این مشفوع به برهان نیست، این حرف شفיעی ندارد، فقط یک ادعاست. ما این طور نیست که هیچ چیزی نداشته باشیم،

شفیع بخواهیم، شفیع یعنی جفت، جفت چه چیزی باشد؟ ما باید چیزی ببریم، عقیده ببریم، توحید ببریم، عمل ببریم این نقص را آن شفیع جبران می‌کند؛ ولی اگر آدم هیچ چیزی نبرد، شفاعت را گفتند: ﴿لَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى﴾، [۵] کسی که «مرتضی المذهب» است، چیزی آورده، متمیمش به عهده شفیع است. قسمت / ۷جن/تسنیم

خدا رحمت کند مرحوم بوعلی را که از بزرگان حکمای شیعه است! ایشان یک رساله نوشته می‌گوید آن کسی که نتواند ثابت کند، نماز استسقاء در نظام اثر دارد، «إنما يدفعه هؤلاء المتشبهة بالفلاسفة» [۱۶] او که فیلسوف نیست. او که بگوید چه ارتباطی بین نماز ما و نماز استسقاء و باران هست! او اصلاً جهان را نشناخت، او اصلاً خدا را نشناخته است! «إنما يدفعه هؤلاء المتشبهة بالفلاسفة»، این را در کتاب غنی و قوی و بزرگ خود به نام شفا دارد. رساله‌ای هم درباره تأثیر نماز پُر برکت استسقا درباره اثر او دارد. گفت: «إنما يدفعه هؤلاء المتشبهة بالفلاسفة»؛ آن کسی که نتواند ثابت کند، نماز استسقاء اثربخش است، او که فیلسوف نیست.

فرمود ما باران به اندازه کافی می‌فرستیم؛ چه این ملت، چه ملل دیگر؛ چه در سوره مبارکه «مائده»، چه در سوره «اعراف» این مسئله کلی را بیان کرد. سوره مبارکه «مائده» این است: ﴿وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْكِتَابِ آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَكَفَّرْنَا عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَ لَأَدْخَلْنَاهُمْ جَنَّاتِ النَّعِيمِ \* وَ لَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ وَ مَا أُنزِلَ إِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ لَأَكْلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ﴾، [۱۷] اگر اینها راه باشند، ما اقتصادشان را کامل می‌کنیم؛ اما به آن بگو اختلاس بکند، به آن بگو نجومی بکند، به او بگو احتکار بکند، اینها به خودشان رحم نمی‌کنند، ما دادیم؛ ولی اینها به دست خودشان دارند غارت می‌کنند، ما چه کار بکنیم؟ بنا نیست که ما مردم را به اجبار به بهشت ببریم. دادیم! این طور نبود که نداده باشیم. این یک قدر گرفته، او یک قدر گرفته، ارباً ارباً کردند! ما چیزی کم نگذاشتیم. فرمود: ﴿مِنْهُمْ أُمَّةٌ مُقْتَصِدَةٌ﴾، این در سوره مبارکه «مائده» بود. قسمت / ۵جن/تسنیم

در سوره مبارکه «اعراف» آیه ۹۶ هم همین است: ﴿وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ وَ لَكِنْ كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾، اگر اینها براه باشند، ما تمام نعمت‌ها را می‌فرستیم؛ اما ما تمام نعمت‌ها را دادیم، قدری این گرفته، یک قدر آن گرفته فرار کرده، یک قدر آن گرفته اختلاس کرده، یک قدر این گرفته! بنا بر این نیست که ما مردم را به اجبار به بهشت ببریم. بنا بر این است که مردم با اختیار خودشان به بهشت بروند. ما هر چه هم لازم بود به اینها دادیم، این است!

فرمود یک اصل کلی در جهان است. ما با یهودی‌ها حرفی داریم، با مسیحی‌ها حرفی داریم، با جن‌ها هم حرفی داریم، با انبیا حرفی داریم که شما براه باشید، ما همه چیز را به شما می‌دهیم. بی‌راهه رفتید، مشکل خودتان است. این اصل ﴿وَ أَنْ لَوْ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ﴾، نه «لسقیناهم»؛ ﴿لَأَسْقِينَاهُمْ﴾، ما به اینها که بطری آب نمی‌دهیم. ما به اینها نهر و بحر می‌دهیم. ما به اینها فرات می‌دهیم. ما به اینها دریاچه می‌دهیم. ما به اینها رودخانه می‌دهیم. ﴿لَأَسْقِينَاهُمْ مَاءً غَدَقًا﴾، این «إسقاء» که باب افعال هست، مبالغه را می‌رساند،



در بخش‌های دیگری هم از قرآن کریم که این باب افعال آمده است، آیه ۲۷ سوره مبارکه «مرسلات» این است: ﴿وَجَعَلْنَا فِيهَا رَاسِيَّ شَامِخَاتٍ وَأَسْقَيْنَاكُمْ مَاءً فُرَاتًا﴾، آب گوارا، این با جمع دارد صحبت می‌کند که یک لیوان آب که برای جمع نیست، لیوان آب برای ﴿يُطْعِمُنِي وَيَسْقِينِي﴾ است؛ اما وقتی رودخانه‌ای را نصیب شهری می‌کند، این می‌شود «إسقاء». «قسمت

۵/جن/تسنیم

در جریان شیری که از بین فرث و دم حیوانات خارج می‌شود، آنجا هم می‌فرماید: ﴿نُسْقِيكُمْ مِمَّا فِي بُطُونِهَا﴾، [۱۸] می‌بینید دو طرفش آلودگی است آنجا که خط‌کشی نیست. آنجا که سیم‌کشی نیست، آنجا که شیشه‌بندی نیست. این طرفش فرث، آن طرفش هم دم است. «من بین فرث و دم»، چه کسی باید اجازه بدهد که اینها مخلوط بشوند؟ آن که اجازه باید بدهد، می‌گوید اینجا مخلوط نشو! فرمود این چیزی نیست که ما خط‌کشی کرده باشیم، دیوار و پرده‌کشی کرده باشیم یک طرفش! نه، یک طرفش دم است، یک طرفش فرث است، گفتیم مخلوط نشوید، می‌گوید چشم! ﴿مِنْ بَيْنِ فَرْثٍ وَ دَمٍ لَبْنَا خَالِصًا﴾، الان شما ببینید این چشمه‌اعلای دماوند که خیلی از شما تشریف بردید دیدید. این قرن‌ها دارد می‌جوشد، اینکه در آنجا لوله‌کشی نیست، مگر آنجا زیرزمین لوله‌کشی است؟! مگر آنجا جانبدی است؟! این از لجن درمی‌آید؛ اما شفاف شفاف است! آنجا که در می‌آید که کار الهی است، کسی حق ندارد آلوده بکند. تمام این ریگ‌هایی که آنجا هم هست همه اینها شفاف هستند؛ مثل اینکه اصلاً هیچ رسوباتی در اینجا نبود. آن که بخواهد نه بگوید، می‌گوید نه. فرمود: ﴿مِنْ بَيْنِ فَرْثٍ وَ دَمٍ لَبْنَا خَالِصًا﴾، شما تمام این بحث‌های پزشکی را بررسی کنید، ببینید آنجا خط‌کشی شده است، شیشه‌کشی شده است، جلد ظریفی هست؟ اینها نیست. یک طرفش فرث است یک طرفش دم است. این است! این خدا می‌فرماید: ﴿نُسْقِيكُمْ﴾، چون برای یک نفر و دو نفر و سه نفر و امثال آنها نیست. قسمت ۵/جن/تسنیم

این خدای سبحان فرمود: ﴿وَ أَنْ لَوْ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَاهُمْ مَاءً غَدَقًا﴾، این برای همگان است؛ ولی چون تبشیر و انذار کنار هم است: ﴿لَنَفْتِنَهُمْ فِيهِ﴾، ما اینهایی که می‌دهیم، البته کسی را که بهشت بردیم، در بهشت چیزی به او می‌دهیم، این معلوم می‌شود که نتیجه عمل اوست. از این به بعد امتحان نیست، آنجا دار تکلیف نیست. این نتیجه عمل اوست. یک وقت است که غسل را با زنبور می‌سازند، این می‌شود دنیا که کندو می‌خواهد. یک وقت غسل را با صلوات و با دعا و با «مناجات شعبانیه» و اینها می‌سازند، این دیگر یک غسل نیست که حالا روی آن مگس بنشینند، پشه بنشینند، اینها نیست. این غسل برای بهشت است، در آنجا از اینها چیزی نمی‌خواهیم، این نتیجه عمل است، آنجا که جای تکلیف نیست. قسمت ۵/جن/تسنیم

فرمود این کار را کردیم: ﴿وَ مَنْ يُعْرِضْ عَنْ ذِكْرِ رَبِّهِ يَسْلُكْهُ عَذَاباً صَعَدًا﴾، آن درباره تبشیر و این درباره انذار. اگر کسی نام خدا، یاد خدا اعراض بکند، این «سَلَك» هم لازم است هم متعدی. ﴿فَسَلِكْهُ يَنَابِيعَ فِي الْأَرْضِ﴾؛ [۱۹] یعنی این باران که ما می‌فرستیم، شما

ببینید بارانی آمد و بعد زمین آن را فرو برد، همین! اما چه کسی جاسازی می‌کند؟ کجا بزرگ راه است؟ کجا کوچک راه است؟ کجا سه راه است؟ کجا دو راه است؟ کجا چهار راه است؟ کجا یک قدر باید بالاتر باشد؟ کجا یک قدر پایین‌تر باشد؟ همه این برنامه‌ها را ما داریم انجام می‌دهیم. ﴿فَسَلِّكَهُ يَنْبِيعَ فِي الْأَرْضِ﴾، یک مقدار اینها را جاسازی می‌کنیم، نزدیک این زمین باشد که به صورت چشمه دربیاید. یک مقدار را پایین‌تر می‌بریم که به صورت چاه دربیاید، بعد می‌فرماید که این چاه‌هایی که شما با این کشاورزی خود را اداره می‌کنید، اگر ما دستور بدهیم این چاه‌ها یک قدر پایین‌تر برود؛ مثل چاه نفت بشود، شما نمی‌توانید زندگی کنید: ﴿قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ﴾، [۲۰] «ماء معین»؛ یعنی مائی است که «تراه العیون و تناله الدلاء»، آبی که چشم آن را می‌بیند، در نهرها هست و دلو به آن دسترسی دارد، این را می‌گویند «ماء معین». یکی از القاب نورانی حضرت «ماء معین» است، برای اینکه فیض او جریان دارد و علمایی که جانشین آن حضرت هستند، آنها هم به تبع «ماء معین» هستند. این از القابی است که به این علما می‌دهند. قسمت / ۵جن / تسنیم

وابتغوا الیه الوسیله / یا وجیه عند الله اشفع لنا عند الله / اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم

وجود مبارک حضرت امیر فرمود که حالا ممکن است کسی چهار تا کلمه از جای دیگر یاد بگیرد، ولی وقتی از در وارد نشده سارق است. این در خطبه ۱۵۴ فضایل اهل بیت است، خود حضرت امیر در خطبه ۱۵۴ فرمود: «و نَاطِرُ قَلْبِ اللَّيْبِ بِهِ يُبْصِرُ أَمَدَهُ وَ يَعْرِفُ غَوْرَهُ وَ نَجْدَهُ دَاعٍ دَعَا وَ رَاعٍ رَعَى فَاسْتَجِيبُوا لِلدَّاعِي وَ اتَّبِعُوا الرَّاعِي قَدْ خَاضُوا بِحَارَ الْفِتَنِ وَ أَخَذُوا بِالْبِدَعِ دُونَ السُّنَنِ» و کذا و کذا تا اینجا می‌رسد که فرمود: «وَ نَطَقَ الضَّالُّونَ الْمُكْذِبُونَ» اما «نَحْنُ الشُّعَارُ وَ الْأَصْحَابُ وَ الْخَزَنَةُ وَ الْأَبْوَابُ»؛ ما مخزن هستیم، ما در هستیم، «وَ لَا تُؤْتَى الْبُيُوتُ إِلَّا مِنْ أَبْوَابِهَا» گرچه آن حدیث درباره شخص حضرت امیر است که «أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَ عَلِيٌّ بَابُهَا» [۲۶] فرمود تنها برای من نیست، ما اهل بیت این طور هستیم؛ یعنی تا امام دوازدهم همین طور هستیم. «وَ لَا تُؤْتَى الْبُيُوتُ إِلَّا مِنْ أَبْوَابِهَا فَمَنْ أَتَاهَا مِنْ غَيْرِ أَبْوَابِهَا سُمِّيَ سَارِقًا»؛ این سارقین مگر خانه ندارند؟ فرش ندارند؟ آن سرقتی است! سرقتی است! یعنی اگر کسی اهل این راه نبود به دنبال حنفی و شافعی و زید و عمرو و سقیفه رفت، او خانه دارد، فرش دارد، زندگی دارد، ولی سرقتی است. او کتاب نوشته، مطلب هم دارد، ولی برای او نیست. کدام علم برای ماست، کدام علم برای ما نیست؟ فرمود این طور نیست که اگر ما را خانه‌نشین کردند، رفتند جایی، چهارتا کلمه یاد گرفتند برای آنهاست! اگر اینها نگفته بودند ما می‌فهمیدیم که این آقا که این را دارد این حرف برای او نیست؟ بله کتاب نوشته، این فخر رازی کتاب نوشته، تفسیر هم نوشته خیلی هم مفصل است، مثل اینکه کسی خانه آپارتمان چند طبقه‌ای دارد، فرش‌های رنگین دارد؛ اما برای او نیست، کجا برای او هست کجا برای او نیست فردا معلوم می‌شود.

غرض این است که این راه باز است. اصلاً ما که حرم مشرف می‌شویم، آن مقصدهای اولی، شفای بیمار، حل مشکلات، نمی‌دانم مغفرت ذنوب، اینها خواسته‌های متوسط ماست، آن خواسته اساسی ما این است که «مُحْتَمِلٌ لِعِلْمِكُمْ» و آمدیم اینجا «مُحْتَجِبٌ بِذِمَّتِكُمْ» ما اینجا پناه آوردیم در این حجاب آمدیم، دامن شما را گرفتیم، دامن شما را گرفتیم که ما را باسواد کنید و برگردیم، پس این راه باز است. قسمت /۱۳/طور/تسنیم

تأثیر شفاعت چیست تأثیر توسل چیست؟ توسل فوایدی دارد یکی از آن فواید این است که پرده را کنار می‌زنند به ما نشان می‌دهند نه اینکه بین ما و خدای ما هستند که ما را به خدا نزدیک کنند که ما به خدا نزدیک نشویم. یکی از برکات توسل این است که پرده را کنار می‌زنند ما به برکت آنها خدا را می‌بینیم. این ﴿وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ﴾ [۴۷] همه این وسایل را شامل می‌شود هم وسایل عبادی را هم وسایل توسل را هم شفاعت را و مانند آن. در تطبیق دارد که نماز وسیله است، روزه وسیله است، شفاعت اهل بیت وسیله است، تقرب اهل بیت وسیله است، محبت اهل بیت وسیله است، زیارت اهل بیت وسیله است، جهاد وسیله است، حج وسیله است، همه عبادات که دین دستور داد اینها وسیله است. ما اگر بخواهیم بگوییم ﴿وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ﴾ به این آیه بخواهیم تمسک کنیم که توسل چیز خوبی است، این تمسک به عام در شبهه مصداقیه خود عام است که احدی تجویز نمی‌کند. «الوسيلة ما هي؟» این را باید دلیل خارج بگوید و گفته است. از نماز تا محبت اهل بیت و از محبت اهل بیت تا نماز اینها را گفتند که اینها وسیله‌اند. اما ما بخواهیم به همین آیه تمسک بکنیم که توسل خوب است، این تمسک به عام در شبهه مصداقیه خود عام است. این وسیله نه برای آن است که بین ما و بین خدای ما باشد؛ بلکه این توسل برای آن است که این حجاب را بردارند ما آن کسی که به ما نزدیک است ﴿مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ﴾ [۴۸] او را مشاهده کنیم. آن کسی که ﴿وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ﴾ [۴۹] او را مشاهده بکنیم؛ این هم از آن برکات جدی وسیله است، توسل به همه این وسایل است، و این کار فقط از راه عمل به نفس و شناخت نفس و سیر در نفس ساخته است، از چیزهای دیگر بر نمی‌آید. انسان چطور بیابد که ﴿وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ﴾؛ این وقتی در قلب خودش حضور ندارد چگونه می‌تواند بیابد. اگر قلب او «فی حجاب» است در چنان است، او چگونه ببیند. اگر قلب او «أعمى» است ﴿لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ﴾ [۵۰] او چگونه ببیند کار توسل این است که این چشم را بینا می‌کند، وقتی انسان را بینا کرد می‌بیند، وقتی بینا شد می‌بیند. نقش عبادات این است که انسان را بصیر می‌کند، وقتی انسان بصیر شد می‌بیند، وگرنه فاصله نیست و موجودات دیگر این حال را ندارد، این معنا را که درک بکنند که آن طوری که انسان می‌یابد موجودات دیگر درک بکنند این چنین نیست. قسمت /۲۰/حشر/تسنیم

## دوستی اهل بیت

یک وقت است به ما می گویند نسبت به آنها احسان کنید، این می شود. محبت بکنید، می شود؛ کمک بکنید، می شود؛ اما دوستی برابر همان آیه سوره «شوری» که این ظرف، ظرف مستقر است دوستی ما یکجا برای قرآن و عترت است دیگر دوستی زائدی نداریم که به دیگری بدهیم، ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ﴾ «المستقره» ﴿فِي الْقُرْبَى﴾، [۱۳] ما دیگر دوستی اضافی نداریم به این و آن بدهیم؛ اما احسان کردن، خیر رساندن، شما ببینید دین، دین رحمت و برکت است. در کتاب وقف ملاحظه فرمایید، «مسئله»: آیا کسی می تواند مال را وقف بکند برای سگان گرسنه؟ گفت بله. سگ است! نجس العین است! شما دارید مال را وقف می کنید که اگر این سگ صاحبی نداشت گرسنه بود یک تکه نان به او بدهند، گوشت به او بدهند، این دین است! این دین اجازه می دهد که حالا ما فقیر داشته باشیم و امثال آن داشته باشیم! البته صدقات واجب معیار خاص خودش را دارند. زکات واجب معیار خاص خودش را دارد؛ اما اگر کسی مال خودش را وقف کرد گفت بخشی از مال مرا، یا ثلث مرا بدهید به یهودی های گدا، کلیمی های گدا که در این کشور زندگی می کنند. کشور به هر حال کشور علی و اولاد علی است این شرعاً صحیح است. فعل معصوم حجت است. متأسفانه آن ایام ۲۴ و ۲۵ ذی حجه به سادگی می گذریم جریان مباحله آن است جریان آیه «هل اتی» آن است. چند بار در همین بحث تفسیر اشاره شد ببینید وقتی اهل بیت را شما معرفی می کنید به وسیله قرآن کریم، می گویند: ﴿وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا﴾؛ [۱۴] خیلی ها این ضمیر ﴿حُبِّهِ﴾ را به طعام برمی گردانند! آنهایی که ابراری فکر می کنند، ولی آنهایی که مقربینی فکر می کنند ضمیر ﴿حُبِّهِ﴾ را به «الله» برمی گردانند. لازم نیست کلمه «الله» قبلاً ذکر بشود، الله همه جا حاضر است. لازم نیست کلمه «الله» قبلاً ذکر بشود تا بگوییم مرجع ندارد. ببه هر حال اینها ﴿وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا﴾، مسکین و یتیم معنایش معلوم است شب سوم به اسیر دادند؛ اسیر چه کسی بود در مدینه؟ ما در مدینه مسلمان اسیر نداشتیم. اینها در جنگ بدر و غیر بدر همین مشرکینی که علیه اسلام می جنگیدند گاهی آنها از ما شهید می گرفتند از ما اسیر می گرفتند گاهی هم ما از آنها می کشتیم از آنها اسیر می گرفتیم. این مشرک بود، بت پرست بود در جنگ با مسلمان ها اسیر شد. حضرت می فرماید ولو اسیر است الآن که کاری با ما ندارد. در کشور ما یک بت پرست اسیر نباید گرسنه باشد. آن وقت شما دلتان می خواهد با این بیکاری و با این بی اشتغالی مشکلی پیش نیاید؟! آن وقت ما می گوییم شیعه او هستیم یعنی چه؟ اگر هر سه نفر از همین قبیل بودند مثلاً یتیم بود مسکین بود مثلاً بی سرپرست بود، بله می گفتیم که اینها مسلمان هستند؛ اما وقتی یک مشرک در زمین ما فرمود به هر حال الآن اسیر شماست، الآن که اسلحه به دست نیست، آن هم آن علی و اولاد علی (سلام الله علیهم) آن هم آن روزه گرفتن، آن هم آن گونه قرض کردن! اصلاً تاریخ دومی ندارد، ﴿وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا﴾ واقعاً تلاوت آن برای آدم دشوار است چه رسد به تفسیر و عمل کردنش! اینها که هم می دانستند این چه کسی است، خدا هم خبر داد به اینها، اینها هم می دانستند که چه

خبر است. جمعیت مدینه هم آن روز زیاد نبود که حالا اسرا را نشناسند اسیر هم زیاد هم که نبود، شناخته شده بود اگر می‌آمد دم در خانه، معلوم بود که این چه کسی است، این را می‌گویند نباید گرسنه باشد. آن وقت این خدا با این دین به ما می‌گوید راه خلیل حق را طی کنید، آن وقت ما نه فلسطین مظلوم خواهیم داشت نه یمن مظلوم که هر روز این طور می‌شود. آن وقت از آن طرف ما کنگره‌های بین‌المللی قرائت قرآن داریم، آن باید سرچایش محفوظ باشد، همراه با این عمل. غرض این است که ما یک حلقه مشترکی با یهودی‌ها داریم با مسیحی‌ها داریم، با همه آزاداندیشان دنیا داریم که به هر حال «خلیل من همه بتهای آزری بشکست» [۱۵] به تعبیر جناب سعدی، این خلیل حق است این است! آن وقت این مشترک بین همه انبیای ابراهیمی است. یعنی بر یهودی‌ها واجب است، بر مسیحی‌ها واجب است، بر ما واجب است که هم به داد فلسطینی‌ها غزه برسیم هم به داد یمنی‌ها. قسمت ۵/ممتحنه/تسنیم

#### سوگند

سوگند قرآن برای آن جنبه ﴿يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ﴾ [۱] نیست، برای آن جنبه ﴿يُزَكِّيهِمْ﴾ است. سوگند در مسائل علمی راهی ندارد، سوگند در مسائل ایمان و باور راه دارد، مسائل علمی باید با برهان ثابت بشود. وقتی چیزی با برهان ثابت شود آن گاه با اصول روانی، این مطلب علمی ثابت شده را شنونده باید به جان خود گره بزند؛ یعنی بعد از عقد، عقیده پیدا کند. این احتیاج به عوامل روانی دارد، گاهی نصیحت، موعظه، ارشاد و گاهی هم سوگند.

در جریان سوگند خدای سبحان می‌تواند به هر مخلوقی از مخلوقات خود سوگند یاد کند، چون هر مخلوقی مجلای وصفی از اوصاف اوست. این بیان نورانی حضرت امیر دارد در نهج که فرمود: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الْمَتَجَلَّى لِحُلُقِهِ بِخَلْقِهِ»، [۲] یعنی حرف مخلوقی مجلای وصفی از اوصاف الهی است، در حقیقت به تجلی وصف خود سوگند یاد کرده است؛ اما غیر خدا حق ندارد به غیر خدا سوگند یاد کند. قسمت ۲/طور/تسنیم

#### نتیجه‌گیری

چنانکه گفته شد در راستای تصمیم‌گیری و تعیین و تدوین اهداف و سیاستها و راهبردها بایستی مراحل طی گردد .

در اولین گام تلاش در جهت تعیین الگوی مصداقی از زندگی ائمه اطهار (ع) میباشد که تحت عنوان الگو پذیری شرح داده شد .

آنچه در الزامات و ضروریات انجام این گام بایستی رعایت شود تحت عناوین توبه ، تقوا، توسل و محبت و تبعیت از معصومین تصریح گردید .